

از ارثیه معنوی

رفیق شهید هوشنگ تیزابی



- انتقاد از فرویدسیم

- علل اساسی شکست جریان سیاهکل

از انتشارات حزب توده ایران

سال ۱۳۵۵

هوشنگ تیزابی

شهید قهرمان توده ای

درحدود سیزده سال پیش جوان پرشور و میهن دوستی به عرصه مبارزه علیه رژیم دیکتاتوری شاه کام گذاشت که هنوز درک روشنی از مسائل سیاسی واجتماعی ایران نداشت. او سه بار بعلمت فعالیت‌های سیاسی خود دستگیر شد و به از یکماه تا پنجسال زندان محکوم گردید. او درمواجهه با فشار و شکنجه درخیمان ساواک کمترین ضعفی از خود نشان نداد. برعکس، هریار پس از آزادی از زندان، مبارزه را آگاه‌تر و راسخ‌تر از پیش از سرگرفت. مطالعات مارکسیستی او چه در زندان و چه در خارج از زندان بتدریج وی را به مواضع حزب توده ایران نزدیک کرد و آشنائی او با رادیو پیک ایران، بانگ رسای حزب ما، منشأ تحول فکری در او گردید. بدینسان او به پیک انقلابی آگاه و اصیل تبدیل گردید. این جوان هوشنگ تیزابی بود.

هوشنگ تیزابی پس از آشنائی سیاسی و سازمانی حزب توده ایران و درک و پذیرش آن، فعالیت سیاسی خود را بر پایه مبنای سیاسی سازمانی حزب طبقه کارگر ایران و برای پیشبرد این مبنی، گسترش داد. او دست به انتشار نشریه ای مخفی زد که آنرا "بسوی حزب" نام نهاده بود. او مقالات این نشریه را بر اساس تحلیل‌های رادیو پیک ایران از مسائل ایران و جهان مینوشت. او رهنمودهای سیاسی، تبلیغاتی و سازمانی حزب توده ایران را بکار می‌بست. او خود را عضو حزب توده ایران میدانست.

هوشنگ تیزابی، که به هند زبان خارجی آشنا بود و استعداد و پشتکار شگرفی داشت، با مطالعات وسیع و عمیق خود، بسرعت بر تئوری مارکسیستی مسلط میشد و این دانش خود را در خدمت دفاع از مارکسیسم - لنینیسم، و مبارزه ایدئولوژیک با تئوری‌ها و نظریات غیر علمی و انحرافی قرار میداد. ترجمه ها و تالیف‌های او نمونه ای از این کوشش خلاق و ثمر بخش اوست.

هوشنگ تیزابی درست بعلمت همین فعالیت توده ای، انقلابی، خلاق و ثمر بخش پیش از گذشته برای رژیم دیکتاتوری شاه "خطرناک" شد و ساواک پس از آنکه با تلاش فراوان موفق به دستگیری او گردید، وی را زیر شکنجه بقتل رسانید. لازم به

تذکر است که ساواک برای پوشاندن ایسن جنایت، اعلام کرد که هوشنگ تیزابی "بعلمت مقاومت مسلحانه و درزد و خهرد متقابل بقتل رسیده است". درحالیکه همه مبارزان میدانستند که هوشنگ تیزابی با شیوه مبارزه چریکی مخالف بود و این مخالفت خود را از جمله ضمن تحلیل درست و جالب خود از "واقعه سیا هکل" در نشریه "پسوی حزب" اعلام کرده بود.

هوشنگ تیزابی بدینسان در عین جوانی، در تیرماه ۱۳۵۲، جان بر سرآرمان خود نهاد. شهادت او ضایعه ای است برای جنبش انقلابی ایران و ننکی است برای سازمان جنایتکار امنیت شاه.

هوشنگ تیزابی نمونه آن گروه از جوانان صادق، شریف و انقلابی است که برغم همه دشواریها و صغرنجیها، سرانجام راه اصولی و صحیح مبارزه را می یابند و پرچم مبارزه اصیل انقلابی، پرچم حزب توده ایران، حزب طبقه کارگر ایران را افسران شده نگاه میدارند و به پیش میبرند. هوشنگ تیزابی نمونه ای از آن جوانان مبارزی است که در برابر دشمن پلید و جنایتکار مردانه می ایستند و تا پای مرگ به آرمان انقلابی خود وفادار میمانند. خلقی که چنین فرزندی را در دامن خود می پرورد و حزبی که راهنمای چنین مبارزانی قرار میگیرد، شکست ناپذیر است.

بیاس قبرمانی و جانبازی هوشنگ تیزابی در راه طبقه کارگر و حزب وی نمونه ای از ارشیه معنوی او را تجدید چاپ میکنیم. باشد که زندگی و مبارزه و مرگ هوشنگ تیزابی سرمشق همه مبارزان انقلابی قرار گیرد.



از ارثیه معنوی

رفیق شهید هوشنگ تیزابی

در سال ۱۳۴۳ به سرمایه موسسه انتشارات "آسیا" ترجمه ای از رفیق شهید تیزابی، بنیادگذار فراموش‌نشده‌ی نشریه انقلابی "بسیوی حزب" انتشار یافت که بعدها به چاپ دوم نیز رسید.

این ترجمه، که رفیق شهید آنرا به برادرش جمشید تیزابی تقدیم داشته "روانشناسی فروید" نام دارد (۱). مسئله بر سر خود متن کتاب که بیان مختصر نظریات روانکاوی زیگموند فروید است نیست، بلکه بر سر دیباچه جالبی است که رفیق شهید در آصفحه تحت عنوان "خلاصه ای از سیر افکار و تمدن بشری در قرون جدید، تاثیر و تحولات مادی و اقتصادی در پیشرفت علوم مختلف و انعکاس آن در روانشناسی - روانشناسی متعارف و غیر متعارف و ظهور فروید یسم، ایدآلیسم منحنط افکار فلسفی و علم الاجتماعی فروید یسم" نگاشته است. تمام ارزش کتاب باین مقدمه جالب و پیکار جویانه رفیق شهید تیزابی است که آنرا به حق میتوان ارثیه گرانبهائی معنوی و مرامنامه انقلابی او شمرد.

در شرایط سطره دوزخی رژیم میرفضبان آریا مهربی که آنتی کمونیسم را با خط جلیسی بر پرچم سیاه خود نوشته اند، هوشنگ تیزابی باد لیری و بی پردگی تمام به دفاع از مارکسیسم - لنینیسم و اصول انقلابی آن میپردازد. وی پس از بررسی تکامل اجتماعی اروپا در دوران فتودالیسم و تلاشی این نظام و تکامل علم و فن در دوران سرمایه سالاری، رشته سخن را به پیدایش مارکسیسم میکشاند و مینویسد: "دانشمندی بنام کارل مارکس که متخصص در علوم اقتصادی و فلسفی بود در اواسط قرن نوزدهم دست بیک سلسله تحقیقات علمی در زمینه اقتصاد و جامعه شناسی زد. مارکس، برای رسیدن به حقیقت، تعبد مذهبی و هر نوع طرز فکر ایدآلیستی و تصورات ذهنی را با توجه و استناد به تاریخ، مشاهده، تجربه، استدلال، موارد آماری، مردود اعلام کرد. او منطق دیالکتیک هگل را از آلودگی ایدآلیسم ژرمنی پاک نمود و با تلفیق آن با ماتریالیسم، ماتریالیسم دیالکتیک را فرموله کرد

۱ - ترجمه مرد درد بحث اثر پروفسور الون هال (Galvin S. Hall) استاد روانشناسی آمریکاست با عنوان "A Primer of Freudian psychology".

و آنرا به مثابه يك متدولوژی صحیح و كامل برای كشف حقایق طبیعت در زمینه همه علوم ، به جامعه بشری هدیه كرد .

تیزابی سپس باختصار در شش بند اصول ماتریالیسم دیالکتیک مارکس را بیان میدارد و نتیجه میگردد : " مارکس و رفیق وی انگلس ، ثابت کردند که جامعه نیزمثابه يك سیستم دینامیک انرژی است که وضع آن ، مثل هر سیستم دیگر ، تابع شرایط زمان و مکان است . منتهی اینکه ، پایه این شرایط و عامل دینامیسم جامعه ، در آخرین تحلیل ، در شرایط اقتصادی نهفته است . مارکس اولین کسی بود که با تکیه جبراً اقتصادی ، نشان داد که افکار ، ایده ها ، هنر ، سیاست ، ادبیات و بطور کلی روینای هر جامعه ، من حیث المجموع ، تابع جنبری از فرماسیون اقتصادی آن جامعه است و با تغییر نظام اقتصادی آنها نیز تغییر مییابد ماتریالیسم دیالکتیک ثابت کرد روح چیزی مجرد و جدا از بدن نیست بلکه خصوصیتی است محصول خواص ساختمانی ارگانسیم "

رفیق شهید پس از بررسی تاریخی نظریات روانشناسی بورژواشی و شرایط اجتماعی پیدایش فروید یسم و ریشه های آن در آموزشهای روانشناسی بورژواشی ، مجموعه نظریات فروید را مورد انتقاد کوبنده قرار میدهد و با تکیه بر رسیها و پژوهشهای علمی دانشمندان شوروی (از قبیل آکادمیسین پلاتونوف ، ماتسکوویچ ، آکادمیسین فدوتوف) و بر پایه آموزش های روانشناسی پاولوف و بخترف ، بی بنیادی بسیاری از دعاوی فروید را بر ملا میسازد . در ضمن این انتقاد تیزابی ، هر جا که میدان سخن را باز مییابد ، به افشا امریالیسم و جوامع منحط بورژواشی و دفاع از سوسیالیسم میپردازد . از جمله مینویسد : " توجه به علت افزایش روز افزون جنایتکاران ، دزدان ، کانگسترها ، قاچاقچیان و بیماران روانی در جامعه آمریکا و عدم وجود این تپ افراد در جوامع سوسیالیستی صحت گفتار فدوتوف را مدلل میسازد . چه کسی میتواند منکر شود که تعداد بیشعاری از کودکانیکه امروز در ناحیه " آپالاشا " ، در ایالات متحده آمریکا ، یعنی در ثروتمند ترین کشور سرمایه داری جهان روزی يك وعده غذای بخور و نمیر میخورند ، و از فرهنگ و دیگر مواهب اجتماعی ذره ای بر خوردار نیستند ، فردا بدست جنایتکاران و کانگسترها نخواهند بیوست ؟ "

رفیق شهید تیزابی بهنگام بررسی " متاپسیکولوژی " فروید که طی آن روانشناس اطریشی مباحث نظری عامتر از مسائل روانشناسی ، یعنی مباحث فلسفی را طرح میکند ، با همان اسلوب تیزبینانه برخورد طبقاتی ، مینویسد : " افکار فروید از نقطه نظر فلسفی بر اساس مخالفت شدید با متافیزیک و مذهب قرار دارد . از این نظر میتوان فروید را تا حدودی ماتریالیست دانست . ولی ، باید توجه داشت که تفکر ظاهرآ ماتریالیستی " فروید را ، با آنکه با افکار تعبدی جامعه و متافیزیکی آلوده نیست ، نباید با ماتریالیسم دیالکتیک درخشان مارکس و انگلس و لنین مقایسه کرد . "

سپس رفیق شهید در بررسی برخی مسائل مطروحه از طرف فروید مانند مسئله پدایش و تکامل تعدن ، نقش طبقات ، تشکل شخصیت فرد ، بر اساس ماتریالیسم دیاکتیک بی پایگی دعاوی فروید را که میکوشید همه پدیده ها را بکمک غریزه جنسی و واخوردگی یا اعتلای این غریزه توضیح دهد ، اثبات میکند و بویژه نظریه عدم تساوی حقوق زن و مرد که فروید آنرا ناشی از "اختگی" زنان و کم بهائی ساختن آنها میدانست ، و در نتیجه توجیه میکرد یا خشم تمام میگوید و در این زمینه از "دکتر تقی ارائی دیالکتیسین بزرگ" ، و مقاله "بشر از نظر مادی" نقل قولهایی میآورد و در پایان این پیشگفتار مینویسد : "نظریات او (فروید) در مورد مسائل اجتماعی ، چنانچه قبلا اشاره شد ، بکلی ایدئالیستی ، ارتجاعی و غلط است . تعمیم دادن مسئله جنسیت به فئوسوم های اجتماعی ، و نیروی جنسی را نیروی محرکه تاریخ دانستن ، خیانت به طبقات انقلابی و کارگری ، خیانت به جامعه شناسی و فلسفه تاریخ محسوب میشود . جامعه شناسی فرویدی ، یکی از انواع سلاحهای زنگ زده ایست که توسط ایدئولوژیستهای بورژوازی فاسد کشورهای سرمایه داری بر ضد ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک ، ایدئولوژی طبقه انقلابی پرولتاریا ، پیکار میبرد ."

"دفاع بی پرده و جسورانه از جهان بینی مارکسیستی و کوش جانانه و بی امان روانشناسی بورژوازی در شرایطی که چنین سخنانی به بهای جان گوینده تمام میشود افتخار بزرگی است که در کارنامه زندگی کوتاه ولی تابناک هوشنگ تیزابی ثبت خواهد ماند . بررسی اجمالی مقدمه رفیق شهید تیزابی بر کتاب "روانشناسی فروید" نمایانگر این حقیقت است که وی در اوج آگاهی سیاسی و اجتماعی در جاده حزب توده ایران گام گذاشت و مانند همه انقلابیون راستین گفتار و کردار را هم ساز کرد و حتی در این راه هستی جوان خویش را نثار نمود . او نه یک پدیده تصادفی ، بلکه یک پدیده آیین مند در تکامل تفکر انقلابی جامعه ما و از شاگردان راستین دبستان اندیشه های ارائی است که خود از وی با آن پاس و سپاس بزرگ نام میبرد .
• ا کوشیار



زمان ما عصر اتم، عصر موشکها و سرنوشت‌های بسیار زیاد است. در این دوره کمتر کسی فرصت پیدا میکند برای شناخت یک مکتب علمی تمام کتب مدافعان و یا حتی تمام آثار به وجود آورنده اولیه آنرا بخواند. و این کار در هر زمینه فقط خاص استادان و متخصصین آن رشته است.

کتاب حاضر، تألیف جالب، جامع و در عین حال مختصری در باره روانشناسی "فریود" است که یوسیه پروفیسور "گالوین اس. هال" (۱) ، استاد روانشناسی دانشگاه های آمریکا نگاشته شده است. وی که بنسبیت حرفه خود، بیشتر آثار "فریود" را خوانده و بقیه را نیز دانشجویانش برای او خلاصه برداری کرده اند توانسته است علاقه فندان را از خواندن بسیاری از آثار فریود - و نه تمام آنها بی نیاز سازد. (۲) ترجمه این کتاب مبین موافقت مترجم با مندرجات آن و بطور کلی با فریود یسمنیست، بلکه غرض اصلی این است که خواننده با خواندن کتاب و مقدمه ای که بر آن نوشته شده به تواند بدون احتیاج به دهر با کتاب قطوری که در ۱۹۰۵ - اخیر در باره روانشناسی و روانکاوی "فریود" ترجمه و تألیف شده و با حواشی و مقدمه های بسیار مفصل با همو و جنجال به چاپ رسیده است با اصول روانشناسی، روانکاوی و نیز جامعه شناسی فریودی آشنایی پیدا کند و نقاط درست و نادرست آنرا از هم باز شناسد. در نگارش مقدمه سعی شده است علاوه بر اینکه فریود یسمن از جنبه های مختلف مورد بررسی قرار گیرد، خواننده نا آشنا، با سیر تاریخ روانشناسی، بعضی حقایق علمی و مهمتر از همه با طرز بررسی منطقی و روش مطالعه قضایا، ولو بطور خیلی مختصر هم باشد، آشنا گردد.

مقدمه

فریود یسمن، وضع اقتصادی - اجتماعی و فکری جوامع اروپایی در قرون وسطی، چگونگی تغییر این شرایط در قرون جدید و تأثیر آن در پیشرفت علوم - ترقی افکار مادی و عقلی، انقلاب بورژوازی فرانسه، پیشرفت سریع افکار مادی و ترقی علوم در زمینه های مختلف: علوم زیستی، صنعتی، نظری و غیره و تأثیرات آنها در تکامل روانشناسی،

(۱) - Galvin S. Hall

(۲) - Gordon W. Allport استاد روانشناسی دانشگاه "هاروارد" در وصف این کتاب مینویسد: "این اولین کتابی است که نظریات "فریود" را در باره سازمان بندی، دینامیک و رشد شخصیت انسان متعارف، به شکلی قابل فهم و سیستماتیک، با عرضه میکند."

جداشدن روانشناسی از فلسفه و تبدیل آن بصورت يك علم تجرّی — ماتریالیسم دیالکتیک و تأثیر آن در روانشناسی ، طرد کامل مفهوم "روح مجرد" از حوزه روانشناسی — کشف مکانیسم رفلکسهای شرطی و تبدیل روانشناسی بصورت يك علم کاملا تجرّی و منطقی در باره رفتار بشری *

" فروید یسم " به مجموعه نظریات " فروید " در باره روانشناسی ، روانکاوی و مسائل علم الاجتماعی اطلاق میشود *

فروید یسم نیز مثل هر مکتب علمی دیگر زائیده شرایط مادی — (اجتماعی — اقتصادی) — محیط بوده و محصول آمیختگی تدریجی صدها تئوری علمی در زمینههای مختلف میباشد * تغییر شرایط مادی جامعه اروپا از رنسانس باین طرفی در پی بشر را به کشف حقایق بیشتری از طبیعت نا اهل میسازد * تحولات و پیشرفتهای انقلابی این جوامع از نقطه نظر سوسیولوژی و اقتصاد پایه ایجاد پیشرفتهای عظیم در علوم تجرّی و زیستی میگردد * تکامل علوم اخیر سبب جدائی علوم مختلف از فلسفه میشود و روانشناسی (پسیکولوژی) به تدریج علیرغم معنی اسمی خود ، مفهوم پیوسیده مذهبی روح مجرد را کنار گذاشته و بصورت علم شناسائی رفتار انسانی در میآید * سپس روانشناسی بسه دو شعبه روانشناسی افراد متعارف و غیر متعارف تقسیم میشود و مکتبهای مختلف و از آن جمله فروید یسم پدیدار میگردد *

به هر حال فروید یسم يك پدیده تصادفی نبوده ، ناسی از کیفیات اجتماعي خاص اواخر قرن نوزدهم اروپا و محصول انعکاس تئوریهها و اصول مکشوفه فیزیک و شیمی و علوم زیستی آن عصر در روانشناسی میباشد * امید است شرح بیشتری در این زمینه بسرای خواننده بی فایده نباشد *

روانشناسی به مفهوم جدید از علوم نوین دنیای ماست * تا پیش از قرون جدید روانشناسی علم جداگانه ای محسوب نمیشد و اطلاعات بشر در قرون وسطی و تا مدتسها بعد از آن در باره آنچه که علم الروح خوانده میشد ، منحصر به اراجیف مذهبی و اصول تعبدی مکتب اسکولاستیک در باره روح بود * علت این عقب ماندگی را باید در شرایط اقتصادی — اجتماعی جوامع اروپائی در قرون وسطی جستجو کرد * این شرایط طوری بود که پیشرفت محسوس علوم ممکن نمیشد * در آن دوره تضاد طبقاتی بنحوشدید دیده میشد * شغل بندی اقتصادی — اجتماعی جامعه اروپا بصورت فئودالیسم بود * در رأس هر سر ناحیه یا ایالتی يك فئودال یا خان بزرگ قرار داشت که قادر مطلق آن ایالت محسوب میشد و با نمک قشونی از به اصطلاح نجبا و نیز با مساعدت روحانیون مذهبی بر مردم آن ناحیه حکمرانی میکرد * بیشتر مردم را رعایا تشکیل میدادند که جان ، مال و ناموسشان

در اختیار خان و اطرافیان او قرار داشت. بورژوازی بسیار کم رشد بود و طبیعتاً تجارت رواجی نداشت. حکومت‌های مرکزی ضعیف و یا اصلاً وجود نداشت. علم فقط در انحصار روحانیون بود. کلیسا افکار جامعه را به نحو خشنی کنترل میکند. این کنترل که ظاهراً بمنظور معانعت از تخلف و انحراف از فرامین آسمانی صورت میگرفت در باطن برای جلوگیری هرچه بیشتر از روشن شدن اذهان اکثریت مردم (رعایا) اعمال میگشت. بهارت دیگر غرض اصلی عناصر مذهبی - دفاع از ارتجاع، کوشش برای پایداری نگاهداشتن وضع منحط فئودالیسم، در هم شکستن نهضت‌های انقلابی و همکاری با فئودالها و ثروتمندان در غارت و استثمار زارعین و دیگر رنجبران بود. - و چنانکه امروز نیز همینطور است.

ببهارت دیگر مذهب و هیئت‌های حاکمه فاسد همیشه توأماً برضد توده مردم دست اندر کارند. روحانی و ثروتمند دو قطب لازم و ملزوم برای استثمار طبقات رنجبر است. عامل اجرائی دین یعنی کلیسا و سازمان‌های تفتیش عقاید (انگیزسیون) (۱) در طی چند قرن میابوسها تفرات افراد بیگناه را بدون محاکمه، بصراف مخالفت با هیئت حاکمه و یا تخلف از دین و سرپیچی از اوامر "خدا" و اظهار سخنان کفرآمیز (مطالب علمی و ضد دینی) در آتش سوزانده و یا سر بریدند!

فلسفه و علم در این دوره تکرار همان مطالب علمی یونان قدیم است که آمیخته با اوهام و خرافات مذهبی اسکولاستیک به خورد مردم داده میشد. مشاهده، تجربه، تفکر و تعقل بکلی تحریم شده و صرفاً به آثار گذشتگان و احکام پوسیده و تعبدی مذهبی اکتفا میشد. و مذهبی‌های عالم‌نما سعی میکردند از اراجیف مذهبی و آثار به اصطلاح علمی صدها سال پیش قوانین علمی بیرون بکشند. (۲)

Inquisition - (۱)

۲- با نهایت تأسف باید اظهار کرد، در عصر ما، در قرن اتم و موشک هنوز افرادی زندگی میکنند که برای کشف قوانین طبیعت به جای استفاده از تجربه، مشاهده، استدلال منطقی و متدلوژی علمی به کتب دینی و مذهبی هزارها سال پیش که ناشی از تخیلات فاقد تجربه است مراجعه میکنند. همین چند سال پیش بود که عنصر شیا دی در تهران ادعا کرد بسیاری از قوانین علمی جدید را درین آرنشپ دینی کشف کرده و حتی بسیاری از قضایای کشف نشده و تحولات آینده دنیا را نیز از روی همان کتاب به خیال خود پیشگویی کرد! و چون چندی بعد ادعای امامت نیز کرد برای مدتی به تیسارستان فرستاده شد تا سرعقل آید!

شرح يك واقعه تاريخی از قول "بيکون" (از فلاسفه بزرگ انگلیس) در توضیح گفتار ما برای خواننده مؤثر است. "بيکون" مینویسد:

"در سال ۱۴۳۲ در یکی از حوزه های علمی در میان طلاب جدالی در گرفت و آتش جدال ۱۳ روز شعله ور بود. موضوع بحث عده دندانهای اسب بود. آثار دانشمندان

گذشته را بارها ورق زده بودند و گفته حکمای پیشین را نقل کرده ، اما مشکل همچنان لاینحل مانده بود. روز چهاردهم جوان تازه کاری پرده شرم و حیا را درید و چنین پیشنهاد کرد که برای حل مشکل به دهان اسبی نگاه کنند و عده دندانهای او را بشمرند. این پیشنهاد کفرآمیز حاضران را چنان برانگیخت که بر سر روی جوان ریختند و او را گوشمالی به سزا دادند و از میان خود بیرون کردند و گفتند که بدون شبهه شیطان در قالب او حلول کرده است که برای کشف حقیقت راههای نامبارکی از این قبیل پیشنهاد میکند. عاقبت پس از چند روز دیگر بحث و جدال در این مسأله ، آن حوزه علمی چنین فتوی داد که چون در کتب قدما اشارتی کافی برای حل این مشکل نیامده است ، مشکل مزبور غیر قابل حل اعلام میشود." (۱)

ولی وضع همیشه یکسان نمی ماند. جنگ بین فتوادها از يك طرف و دیگر تضادهای درونی سیستم فتوادلیته از طرف دیگر به تدریج در طی چند قرن سبب تشکیل حکومت های مرکزی در اروپا میشود. در نتیجه ایالتهایی که سابقاً هر يك مستقل بودند ، ارتباط اقتصادی - سیاسی بیشتری پیدا کرده و تحت لوای يك حکومت مرکزی در می آیند.

در چند فتوادالیم با این تغییرات از بین نمی رود ، ولی تجارت بین ممالک سبب رشد بیشتر صنایع دستی (مانوفاکتور) میشود. رشد صنایع بتدریج منجر به پیدایش طبقه صنعتگر و کاسب (طبقه بورژوازی) میگردد. در نتیجه شهر از ده جدا میشود. سیل جمعیت از دهات به سوی شهرها روان گشته ، بورژوازی به تدریج قوت میگیرد و به همان نسبت حکومت های مرکزی نیز قوی میشوند. ده تابع شهر و شهر حاکم بر ده میشود.

افراد شهر نشین که در محیط صنعتی زندگی میکنند ، تعایل بیشتری به تجربه و تعقل و افکار مادی پیدا میکنند و بتدریج مخالفت با اوام و تعبدات مذهبی و افکار ایده آلیستی شیوع مییابد. به عبارت بهتر با تغییر "زیر بنا" یعنی نظام اقتصادی جامعه (تغییر واحد تولید ، روش تولید ، و مهمتر از همه مناسبات تولیدی) - "زبنای" اجتماع یعنی زمینه نظام فلسفی ، اخلاقی ، هنری ، علمی ، و بطور کل آراء و عقاید افراد متناسب با آن تغییر میکند.

ثبات گرائی ، ایده آلیسم ، منطق استاتیک و اعتقاد به تصورات ذهنی و مذهبی که

در جامعه فلاحی-فئودالی رایج است جای خود را بتدریج به تحول گرائی، رئالیسم، منطق دینامیک و اعتقاد به واقعیات عینی می‌دهد. علاوه تغییر واحد تولید از صورت خانواده به کارخانه، سبب افزایش حس جمع‌خواهی (کولکتیویسم) در افراد میشود. اعتقاد به قضا و قدر و غایات لاهوتی که معلول وضع زندگی ادوار پیشین است جای خود را به اعتقاد به روابط علت و معلولی قضا و میگذارد.

ارتباط طبقه صنعتگر و کاسب با زارعین و روشن شدن اذهان آنها و نیز تمایل آنها به ورود به شهرها برای زندگی بهتر سبب انحطاط فئودالیسم و پیشرفت تکنیک میشود. پیشرفت تکنیک مستلزم ابزار هر چه بهتر برای کار است و این لزوم اقتصادی-اجتماعی منجر به پیدایش انواع ماشینها میشود و ماشینیم متقابلا سبب گرایش باز هم بیشتر بشر بسوی افکار مادی، منطقی و تجربی میشود.

ماتریالیسم بتدریج قوت یافته و ایده آلیسم و نظریات گمراه کننده مذهبی روه ضعیف می‌رود.

مبارزات و مباحثات لفظی و قلمی سختی بین ایدئولوژیستهای طبقات نو و کهنه درگیر میشود و بالاخره در فرانسه انسیکلوپدیتها به سرکردگی "دیدرو"^(۱) موفق به اثبات ارجحیت اصول مادی میشوند^(۲).

..... چندی بعد انقلاب بورژوازی فرانسه ناقوس درهم شکستن فئودالیسم اروپا را به صدا درآورد و از آن پس علوم با استفاده از تجربه، با ابزار بهتر و تعقل در زمینه افکار مادی، بسرعت پیش می‌روند.

انقلاب فرانسه نیروی بزرگی بود که به پیشرفت یکنواخت علوم شتاب داد و در حقیقت با تغییر فرانسویان اقتصادی-اجتماعی جوامع اروپائی زمینه را برای تحول سریع علوم ممکن ساخت.

نگاه اجمالی به سیر تاریخ روانشناسی نشان دهنده این تحول سریع است.

با اینکه دوره رنسانس ظم را تا حد زیادی از قید و بند کلیسا آزاد ساخت ولی باز هم تاثیر نظریات تعبدی و غیر منطقی مذهبی در افکار برقرار بود و هنوز هم در دنباله عقاید

۱- دیدرو (۱۷۸۳-۱۷۱۳) بزرگترین روشنفکر ماتریالیست فرانسه در قرن هیجدهم است. "لنین" در مورد او میگوید: "دیدرو تا حد ماتریالیسم کنونی پیش آمده بوده است." "دیدرو" با وجود زندگی فقیرانه ای که داشت و علیرغم مخالفتهای شدید مذهب و دولت پس از ۲۰ سال کار طاقت فرسا اولین دائرة المعارف فرانسه را با کمک عده ای دیگر از دانشمندان از قبیل "هلوسوس"، "لامتری"، "هولباخ"، "ولتر" "دالامبر" و "منتسکیو" تالیف کرد و گام بزرگی در تنویر افکار عمومی برداشت.

ادوار میتولوژیک روح را جوهری فناناپذیر و جدا از جسم میشناختند، بطوریکه هر چند از دوره "فرانسس بیکن" به بعد تجربه، مشاهده و تعقل قوت میگیرد ولی معذک تا مدتها بعد "روح مجرد" در حوزه روانشناسی حکمفرماست. ولی رفته رفته با پیشرفت افکار مادی و علوم تجربی بویژه بعد از انقلاب، بتدریج روح مجرد از روانشناسی طرد میگردد.

در ابتدا رایسوالیستهای قرن هفدهم چون "هایس"، "اسپینوزا" و "لایبنیتس" اعلام داشتند که رابطه علت و معلولی قضا یا که در دیگر علوم برقرار است در مورد روانشناخت نیز صادق است. "هایس" پدر روانشناسی جدید، با تعمیم قوانین نیوتون در مکانیک به پسیکولوژی، قانون جبر در علم روح را بیان کرد و اعلام داشت که هیچ قسمیه روحی بدون سبب تولید نمیشود. بعدها "لاک" انگلیسی مکتب مادی "پیوستگی تصورات" را در روانشناسی بتدریج از صورت علم الروح بصورت علم شناسایی رفتار در میآورد.

در قرن نوزدهم پیشرفت علوم مختلف سبب پیشرفت روانشناسی میشود و روانشناسی از علوم زیستی بویژه فیزیولوژی و دیگر علوم حتی فیزیک نظری و فلسفه و منطقی کمک میگیرد. در پسیولوژی افکار "داروین" برای همیشه به اوهام مذهبی و افکار میتولوژیک درباره خلقت انسان و اختلاف بین ارواح انسانی و حیوانی خاتمه میدهد. "داروین" در شاهکار خود کتاب "اعمال انواع" بشر را که تا آن وقت بخاطر داشتن روح انسانی از حوزه حیوانات جدا فرض میکردند، در جزه حیوانات قلمداد میکنند و از طریق آناتومی مقایسه ای، زمین شناسی و دیگر علوم زیستی ثابت میکند که بشر نیز حیوانی است مثل تمام حیوانات دیگر، که از تکامل سلول اولیه بوجود آمده، منتهی در سری تکاملی مهره داران (ماهیسان و دوزیستان، خزندگان، پرندگان، پستانداران) تکامل یافته ترین موجود پستاندار محسوب میشود و از تکامل بعضی میمونها نتیجه شده است. بعد از این جریان مسددهسی ها و فیکسیستها ضربه سختی خورده و مسأله "آدم و حوا" برای همیشه باطل میشود.

نظریه تحولی "داروین" با اعلام عدم تفاوت اصولی و اساسی - نه درجاتی - میان انسان و حیوان سبب استفاده دانشمندان از حیوانات بخصوص میمونها و دیگر پستانداران در آزمایشات مختلف روانشناسی میگردد و چه بسیار اصول روانشناسی که از این طریق کشف میشود.

پاورقی صفحه قبل

۲- برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه به کتاب "عرفان و اصول مادی" نوشته دکتر "تقی ارانی" مراجعه شود.

در فیزیک تئوری در اواسط قرن نوزدهم " هلمولتز " اصل کنسرواسیون (ثبات) انرژی را فرموله کرده ثابت نمود که انرژی نیز کمیتی است مادی ، قابل تغییر و تبدیل ولی غیر قابل انهدام . وقتی انرژی از قسمتی از یک سیستم ناپدید میشود ، مجبور است در جای دیگری از آن سیستم پدیدار گردد . اصل اول اصول تعادل حرارتی - هسرها که جسمی سرد تر شود ، جسم معتدل گرمتر میشود - مثال ظاهراً ای از عمومیت این اصل علمی است . استفاده " فروید " از قانون ثبات انرژی و تعیین آن به انرژی روانی شخص ، نشانه بارزی از تاثیر قوانین مزبور در روانشناسی است .

همزمان با پیشرفت‌های فیزیک در فیزیک حاصل میگشت ، دانشمندان علوم زمینی (بیولوژی و غیره) با تجربیات آزمایشگاهی و براهین تحلیلی ثابت کردند که ارگانسیم هر موجود زنده و نیز انسان سیستم دینامیکی است که تابع قوانین فیزیک و شیمی است . و از آن پس فیزیولوژی ، فیزیک و شیمی حیات نامیده شد (فیزیولوژی دینامیک) - چنانکه " کلود برنارد " میگوید : " فیزیولوژی چیست؟ فیزیک و شیمی حیوانی و نباتی در طبیعت جز یک مکانیک و یک شیمی موجود نیست . "

در همین اوان " باستور " با یک سلسله تجربیات طولانی که منجر به کشف عناصر زنده میکروسکوپی (میکروبیها) شد مسأله خلقت ناگهانی را رد کرد و رابطه علت و معلولی را در علوم طبیعی با ثبات رساند .

باید دانست این پیشرفت‌ها منحصر به فیزیک و علوم طبیعی نبوده و در منطق ، فلسفه ، اقتصاد و جامعه شناسی نیز پیشرفت‌های شگرفی حاصل میگردد .

دانشمندی بنام " کارل مارکس " که متخصص در علوم اقتصادی و فلسفی بود در اواسط قرن نوزدهم دست به یک سلسله تحقیقات علمی در زمینه اقتصاد و جامعه شناسی زد . " مارکس " برای رسیدن به حقیقت ، تعبد مذهبی و هر نوع طرز فکر ایده آلیستی و تصورات ذهنی و مذهبی را با توجه و استناد بتاریخ ، مشاهده ، تجربه ، استدلال و موارد آزاری مردود اعلام کرد . او منطق دیالکتیک " هگل " را از آلودگی ایده آلیسم ژرمنی پاک نمود و با تلفیق آن با فلسفه ماتریالیسم ، ماتریالیسم دیالکتیک را فرموله کرد و آنرا بمثابة یک مدل نوینی صحیح و کامل برای کشف حقایق طبیعت در زمینه همه علوم به جامعه بشری هدیه کرد . بر طبق فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک :

- ۱- جهان یک سیستم مادی است . تمام اجزا طبیعت اجزائی مادی بوده و خواص آنها معلول اشکال مختلف تظاهرات ماده در شرایط مختلف مکان - زمان است .
- ۲- ماده یک مقوله عینی است که خارج از ذهن ما وجود دارد .
- ۳- روح به مفهوم یک کیفیت مجرد وجود نداشته بلکه از خواص ماده است .
- ۴- تمام اجزا طبیعت از کوچکترین ذرات مادی (اتمها) تا بزرگترین کرات سماوی

دائما در حال تغییر و حرکت است.

۵- تغییر، حرکت و یا تکامل معلول تضاد درونی قضا یا است. بعبارت دیگر تضاد درونی قضا یا و عناصر مادی سبب تأثیر متقابل اجزا آنها روی هم و در نتیجه تغییر و تکامل آنها میشود.

۶- تغییرات کمی تدریجی منجر به تغییر و تحول کیفی ناکهانی میشود. بعبارت دیگر تحول اساسی فقط از راه انقلاب (تغییر کیفی) صورت میگیرد.

"مارکس و رفیق وی" انگلس ثابت کردند، جامعه نیز بمثابة يك سیستم دینامیک انرژی است که وضعیت آن مثل هر سیستم مادی دیگر تابع شرایط زمان-مکان است. منتهی اینکه پایه این شرایط و عامل دینامیسم جامعه در آخرین تحلیل در "شرایط اقتصادی" نهفته است.

"مارکس" اولین کسی بود که با اتکا به جبر (دترمینیسم) اقتصادی نشان داد، افکار ایده ها، هنر، سیاست، ادبیات... و بطور کلی روئای هر جامعه من حیث المجموع تابع جبری از فرم‌اسیون اقتصادی آن جامعه است و با تغییر نظام اقتصادی آنها نیز تغییر مییابند.

همه پیشرفتهای فوق در زمینه علوم مختلف متقابلا سبب تکامل روانشناسی میگردد. "مولر" و "سر"، "هلمولتر" و مهمتر از همه "فشنر" فیزیک نظری و عملی را با روانشناسی پیوند دادند: (پسیکوفیزیک). فشنر ثابت کرد چون حالات روحی معلول عوامل مادی خارجی است، آنها را میتوان مثل عوامل موجدشان بطور کمی سنجید. ماتریالیسم دیالکتیک ثابت کرد، روح، چیزی مجرد و جدا از بدن نیست، بلکه خصوصیتی است محصول خواص ساختمانی ارگانسیم. بعبارت بهتر روح محصول نوع اجزا مادی موجود و ارتباطات زمانی-مکانی خاص آن اجزا است. تجربه ثابت میکند هر عاملی که بتواند اختلالی کلی در این ارتباطات ایجاد کند منجر به تغییر شدید (مرگ) موجود یعنی حذف روح او میشود.

از هم پاشیدن مفهوم روح مجرد هرچند در تکامل روانشناسی موثر افتاد ولی اساس مذاهب را وارثگون ساخت. بعدها "ویلیام جیمز" و "فروید" اسلوب دیالکتیک را بطور ناقصی در پسیکولوژی بکار میبرند.

از آغاز قرن بیست روانشناسی در سیر دیگری میافتد و رفلکسولوژیستهای روسی "پاولوف" و "بیشتریو" با انجام یک رشته تجربیات بسیار مفصل و طولانی موفق به کشف رفلکسهای شرطی و مکانیسم تشکیل قضا یا روحی شده، روانشناسی را بصورت یک علم کاملا منطقی و تجربی در باره شناخت رفتار انسانی در میآورند. این روانشناسی که مبتنی بر تجربیات علمی و از نظر مبانی تئوری و متدولوژی متکی بر ماتریالیسم دیالکتیک میباشد حد غائی تکامل روانشناسی تا به امروز است.

روانپزشکی و روانشناسی غیر متعارف، افراد متعارف و افراد غیر متعارف، وضع دیوانگان و بیعاران روانی در قدیم، آرا "پل نل"، بیماریهای روانی و انواع آن، سیر روانپزشکی و پسیکیاتری، مسریم، مانیه تیسیم، هیپنوتیسیم، مکتب پاریس و مکتب نانی.

ظهور فرویدیسیم

از آنجا که روانشناسی فسروید، روانشناسی افراد غیر متعارف است و پسیکانالیز او روش تداوی این گونه افراد، لذا ذکر کلامی چند در مورد سیر روانشناسی افراد غیر متعارف و بعضی اصطلاحات علم روانپزشکی بی مورد نخواهد بود. افراد غیر متعارف (۱) یا بیماران روانی بخصوص مبتلایان با انواع شدید آن یعنی دیوانگان از قدیم مورد تمسخر و تحقیر مردم واقع میشدند. انسانهای با اصطلاح متعارف با آنها مثل حیوانات رفتار میکردند، ایشان را به غل و زنجیر میکشیدند و برای آرام کردنشان از کتک استفاده میکردند. و معتقد بودند شیطان، و یا ارواح خبیثه در قالب آنها حلول کرده است. این وضعیت اسف انگیز که ناشی از عدم پیشرفت علوم و طرز فکری غلط بوده است متأسفانه تا قرون جدید نیز دیده میشود. حتی پزشکان نیز که طلسم برای این بیماران تعیناقتند آنها را غیر قابل علاج و کیفیتی ماورا الطبیعی میدانستند. روانشناسی نیز چنانکه قبلاً اشاره شد هنوز بصورت علم رفتار در نیامده و اسیر "روح مجرد" بود. تا اینکه در اواخر قرن هجدهم "پل نل" پزشک بزرگ فرانسوی که پدر روانپزشکی و پسیکیاتری بشمار میرود اعلام کرد دیوانگی نیز یک نوع بیماریست و با دیوانگان نیز باید مثل دیگر بیماران یا مهربانسی و ملاحظت رفتار کرد.

۱- از نظر "فسروید" انسان متعارف کسی است که در سیر لیبیدو و تمام مراحل جنسی را بدون توقف، بیش از حد لازم در هر مرحله، پیموده باشد و شخصیت او در هیچکدام از آنها تثبیت پیدا نکرده باشد. اما چون شرایط ایده آل برای هیچکس فراهم نیست، لذا تمام افراد در سیر لیبیدو و از جریان متعارف خارج شده، دچار انحراف میشوند. (اشکل) پسیکانالیز بزرگ میگوید: (موجود متعارف وجود ندارد، هر فردی به نحوی غیر متعارف است.) اما مراد ما از لغات متعارف (بهنجار) و غیر متعارف (نابهنجار) در طی این مقاله، مفاهیم عرفی و اجتماعی آنهاست که اولی به افراد عادی و اکثریت افراد هر جامعه یا (غیر متعارفهای حد وسط) و دومی به بیماران روانی (غیر متعارفهای شدید که نسبت به افراد قبلی در اقلیت هستند) اطلاق میشود.

"پی نل" که به ریاست تیمارستان بزرگ "سال پتیر" پاریس رسیده بود، دستور داد تا غسل و زنجیر را از پای آن بیماران تیره روز بازکنند و خود از سال ۱۷۹۲ به معالجه بیماران روانی پرداخت.

در ابتدا "پی نل" و سپس "اسکیرویل" وعده ای دیگر انواع بیماریهای روانی را طبقه بندی کردند و آنها را بطور کلی تحت دو دسته: بیماریهای روانی با منشأ عضوی و بیماریهای روانی با منشأ غیر عضوی (بیماریهای عملی یا کنشی) ، مورد مطالعه قرار دادند. بیماریهای با منشأ عضوی (ارگانیک) آن دسته از اختلالات روانی است که بر اثر ایجا د ضایعه یا ضایعاتی در مغز به شخص عارض میشود. مطالعه اینگونه بیماریها خاص نورولوژی است.

بیماریهای عملی یا کنشی (فونکسیونل) آن نوع اختلالات روانی است که در آن هیچ گونه ضایعه عضوی در سیستم عصبی شخص دیده نمیشود. مطالعه و درمان اینگونه عوارض خاص روانپزشکی است.

نوروزها که در فارسی "اختلالات روانی" نامیده میشوند، بیماریهای روانی نسبتاً خفیفی هستند که منشأ عملی (فونکسیونل) دارند و مبتلایان به آنها نوروتیک میخوانند. امروزه از نظر روانپزشکی بیماریهای روانی را به دو دسته پسیکونوروزها یا نوروزها - و پسیکوزها تقسیم میکنند.

علائم آن معمولاً خستگی مفرط، نواستی، کم شدن حافظه و فراموشی، اختلالات حسی و حرکتی، (هیستری) و یا اضطرابهای غیر طبیعی (نوروز اضطرابی) است. نوروتیکها بحال خود، آگاه هستند و خطرناک محسوب نمیشوند.

"فروید" چنانکه بعداً خواهیم دید علت این بیماریها را ناسازگارتهای درون شخصیت میداند که منشأ جنسی دارند. حال آنکه نوروزها صرفاً منشأ جنسی نداشته و بر اثر ناسازگاری شخص با محیط، در شرایط خاص بوجود میآیند.

پسیکوزها را که شامل اختلالات شدید روحی است در فارسی "بیماریهای روانی" اصطلاح کرده اند. مبتلایان باین عارضه را پسیکوتیک (بیمار روانی) و در اصطلاح عام "دیوانه" مینامند.

پسیکوتیکها برعکس نوروتیکها بهیچوجه به وضع خود شعور ندارند، در جهان واقع نبوده و در میان اوهام خود زندگی میکنند. این بیماران اغلب خطرناکند.

بعضی از پسیکوزها منشأ عضوی دارند مثل جنون پیری، جنون الکلی و غیره و بعضی منشأ عملی دارند. تا به امروز علل عضوی برای آنها نیافته اند - مانند اسکیز و فسرنی و پسیکوزمانیک - دپرسیو.

بهر حال از زمان "پی نل" ببعد بتدریج روانپزشکی و روانشناسی بهم آمیخت و

مدهای مختلف برای معالجه نوروژها و پسیکوزها عرضه شد . ریشه این روشها را باید از زمان " مسمر " جستجو کرد .

" آنتوان مسمر " يك پزشك اتریشی ، در نیه دوم قرن هجدهم بود که از آهن ربا برای معالجه بیماران خود بخصوص بیماران روانی استفاده میکرد . روش او مبتنی بر این عقیده قدیمی بود که آهن ربا همانطور که آهن را بخود جذب میکند طبعاً دردها و بیماریها را نیز از جسم و روح انسان بیرون میکشد .

" مسمر " مدتها با کفک مغناطیسی به تجربه پرداخت و نتایج مثبتی در معالجه امراض روانی کنشی ، بدست آورد . تجارب بعدی " مسمر " با و نایت کرد که دست خود را نیز همان کار آهن ربا را انجام میدهد و از آن پس بود که به مانیه تیسیم حیوانی یا انسانی معتقد شد . بر طبق نظریه او سیاله مادی قابل انتقالی شبیه قوه مغناطیسی از عامل (پزشك) به محمول (بیمار) منتقل شده و سبب شفای بیمار میگردد .

در آن زمان چون هنوز به ماهیت تلقین و تاثیر آن در معالجه بیماران روانی پی نبرده بودند لذا به روش او که توجیه آن غیر منطقی مینمود توجهی نشده و حتی او را فرگ شاید خواندند . پائین حال " مسمرسم " سبب جلب توجه پزشکان و روانشناسان به بیماریهای روانی میشود .

بعدها یکی از شاگردان " مسمر " بنام " دوپوزگور " در حین اجرای پاسهای دست برای معالجه يك بیمار حالت خواب و اغما را در او مشاهده میکند و از این راه موفق به کشف خواب مصنوعی میشود ، ولی آنها از تجلیات مانیه تیسیم میفارد و خواب مغناطیسی نام میگردد . تا اینکه در اوائل قرن نوزدهم روانپزشکانی چون " برید " و " برتراند " پس از يك رشته تجربیات اعلام میکنند که خواب مصنوعی محلول انتقال سیاله ای مادی نیست و کیفیت روانی بشمار میرود . " برتراند " پس از يك رشته تجربیات اعلام کرد ، استمرار دقت و توجه و تمرکز قوا روی يك موضوع شخص را خسته و کسل کرده و بخواب مصنوعی فرو میرود .

هیپنوتیسم از اوائل قرن نوزدهم اهمیت زیادی پیدا میکند و در معالجه بیماران روانی - و حتی تا قبل از کشف داروهای شیمیائی بیبهره کننده ، در جراحی ها - بنا بر میرود . به دنبال استعمال هیپنوتیسم در معالجه نوروژها مراتب مختلف روانپزشکی روانشناسی غیر متعارف در کشورهای اروپائی بوجود میآید که از معروفترین آنها میتوان مکتب نانسی و مکتب پاریس را نام برد که هر دو در ایجاد تکامل نظریات " فریود " سهم بسزائی داشته اند . از مدافعین بزرگ مکتب پاریس " شارکو " و " ژانه " بودند که علت عده بیماریها و عدم اعتدال شخصیت بویژه هیستری را ، استعداد موروثی و ضربات روحی و فسادان نیروهای روانی میدانستند . مکتب نانسی که از بزرگان آن " لی بو " ، " برنهام " و " گوته "

را میتوان نام برد ، بر عکس مکتب پاریس توجهی بعامل بدنی بیماران روانی نداشت و هیپنوتیسم و تلقین را بهترین وسیله معالجه امراض روانی میدانست .
 باین ترتیب روانپزشکی در سیر تکاملی خود جریان داشت تا اینکه در اواخر قرن نوزدهم " فروید " ظهور کرده و با نظریات خود انقلابی در عالم روانشناسی و روانپزشکی ایجاد میکند .

فروید و فرویدیسم

پسیکانالیز ، پسیگولوژی دینامیک

و متاپسیگولوژی فروید

چگونگی تکوین آنها و شرح مختصری از هر یک

پروفسور زیگموند فروید " (۱۹۳۹-۱۸۵۶) پزشک ، روانپزشک و روانشناس بزرگ ، یک اتریشی چک اسلاواکی الاصل بود که از جوانی به تحقیقات و مطالعات علمی بخصوص در زمینه علوم زیستی و فلسفه علاقه فراوان داشت و آثار " داروین " ، " فشر " ، " شوپنهاور " و " نیچه " در زمینه علوم طبیعی ، پسیگولوژی و فلسفه ، تاثیر زیادی در او بخشیده بسود . پیشرفتهای فیزیک در باره کشف حقایق مربوط به انرژی و نیز مکتبهای علمی و فلسفی قرن نوزدهم که قبلا اشاره مختصری بآنها شد ، نیز در نمو فکری او و تکوین روانکاوایی بسی مؤثر بوده اند .

" فروید " هنوز دانشجوی طب بود که موفق شد در آزمایشگاه فیزیولوژی " ارنست هتکه بروکه " که از فیزیولوژیستهای بزرگ آن زمان و رئیس آزمایشگاه فیزیولوژی دانشگاه وین بود ، بکار پردازد . " بروکه " از مدافعین فیزیولوژی دینامیک بود و ارگانسیم زنده را سیستم مادی دینامیکی میدانست و تابع قوانین فیزیک و شیمی . همین فکر روشن و علمی بود که بعدها محرک " فروید " در ابداع پسیگولوژی دینامیک شد .

فقر اقتصادی از یک طرف و شیوع افکار ضد یهود از طرف دیگر مانع از آن شد که جوان دانشمند بعد از اخذ دانشنامه دکتری بتواند در دانشگاه و آزمایشگاه به کار مورد علاقه خود ادامه دهد ، ویناچار عطشیی دائر کرد و به تداوی بیماران پرداخت . ولی جالب اینکه تداوی بیماران عصبی و تما س با آنها او را که نورولوژیست بود به روانپزشکی و روانشناسی علاقه مند ساخت . و به پیروی از همین منظور با روانپزشک بزرگ اتریشی " ژوزف برویر " به مطالعه و تحقیق پرداخت .

"برویر" معتقد بود هر خاطره در روان شخص حامل مقداری انرژی عاطفی است . عدم ابراز این خاطرات بمرور زمان باعث تراکم مقدار زیادی انرژی زائد و مزاحم در روان شخص میشود . در نتیجه اختلالات و بیماریهای روانی در او بروز میکند . روی این اصل "برویر" عقیده داشت برای تسکین عارضه روانی شخص باید این انرژیها را دفع کرد . و برای بیرون راندن این انرژیها باید شخص ، خاطرات مزبور را از ناخود آگاه به خود آگاه کشانده و با بیان آنها خود را آرامش بخشد . از همین جا بود که "فروید" به مکانیسم واژدگی پی برد .

"برویر" برای معالجه بیقراران روش خاصی داشت که به آن پالایش روانی (کاتارسیس) میگفت . باین ترتیب که بیمار را یخواب مغناطیسی برده و با سئوالات زیاد او را وادار به ابراز خاطرات مورد نظر میکرد .

"برویر" در سال ۱۸۸۵ کتابی بنام "تنبهایی درباره هیستری" با همکاری "فروید" منتشر کرد . در این کتاب شرح بیماری و معالجه دختر جوانی که مبتلا به هیستری بوده است ، با استفاده از روش پالایش روانی نوشته شده است .

"فروید" که هر دم در پی تکمیل مطالعات و تحقیقات خود بود ، مدتی بفرانسه رفت و با روش درمانی "شارکو" آشنا شد . مشاهده تأثیر تلقین در حالت هیپنوز ، در معالجه بیماران روانی ، سبب شد مدتی هم دنبالهرو "برنهایم" و مکتب ناسی گردد . ولی هیچ کدام از این روشها نتوانست او را قانع سازد . "فروید" بتدریج هیپنوتیسم را کنار گذاشت و اظهار داشت که اولاً بعضی بیماران در مقابل هیپنوتیسم مقاومت میورزند ، ثانیاً تلقینات پزشک در حین خواب مغناطیسی اثری پایدار ندارد .

باین ترتیب "فروید" که هیپنوتیسم و تلقین را مردود اعلام میکرد معتقد شد که برای آگاهی از علل ناخوشیهای بیمار و رفع آنها باید بجای خواب مصنوعی ، به آنالیز افکار ، خیالات و رؤیاهای او دست زد . و برای اینکار به "روش تداعی آزاد" متوسل شد . منظور از تداعی یا همخوانی این است که هر اندیشه ، اندیشه و یا ایده دیگری را که وابسته به آن است بخاطر شخص آورد . منتهی در تداعی آزاد که در پسکیکانالیز به آن عمل میشود بجای اینکه کلمه ای به بیمار بگوئیم و از او بخواهیم آنچه را که با شنیدن آن بیاد میآورد بگوید ، از ابتدا او را آزاد میگذاریم تا هر چه به ذهنش میآید ذکر کند . بعبارت دیگر "فروید" معتقد بود باید بیمار را در حال غیر خواب در شرایطی قرار داد تا وادار به اعتراف تعالیات واژه بشود . و معتقد بود که به این ترتیب بیمار امیال واژه را از ناخود آگاه به خود آگاه کشانده و با شناخت آنها درمان خواهد شد . و اگر طمی تر گفته باشیم ، "فروید" بر اساس نظریه خود در مورد دوگونگی (Ambivalence) عواطف و یا تضاد و تقابل نیروهای روانی (نیروهای انگیزنده و نیروهای بازدارنده) معتقد است که

برای انتقال امیال وازده از ناخود آگاهی به خود آگاهی باید مقاومت نیروهای بازدارند و بعبارت دیگر سانسور روانی را در هم شکست. توضیح اینکه سانسور روانی از اعمال "من" است؛ "من" بدستور "من برتر" داشا میکوشد تا از ورود کامهای وازده و نسا خوشآیند "او" - که مستقر در ناخود آگاه است - بداخل خود آگاه جلوگیری کند .

به پوش اصلی روانکاوی که تداعی آزاد است قبلا اشاره شد - منتهی " فروید " این روش را برای خود آگاه ساختن وازدگیهای بیمار و کشف علت مرض و بهبودی او هر چند لازم میدانند ولی کافی نمیشمارد و معتقد است هیچ معلوم نیست آنچه که بیمار در تداعی آزاد میگوید ، درست بوده و با آثار مرضی مرتبط باشد . لذا برای تکمیل کار خود از اصول " جبر روانی " که نتیجه تحقیقات یونگ (Jung) و شاگردانش است و نیز تئوری مکانیسمهای روانی استفاده میکند . و لذا اظهار میکند روانکا باید از شوخیها ، لغزش های سهوی و خوابهای بیمار استفاده کند و با تعبیر و تفسیر آنها به عامل موجد بیماری دست یابد . چه بنا باصول فوق الذکر ، کیفیات مزبور تظاهرات غیر مستقیم کامهای وازده و یا بزبان روانکاوی نتیجه انتقال جبری و غیر ارادی کامهای وازده تغییر شکل یافته از ناخود آگاه به خود آگاه است .

تفاوت اشکال کیفیات مزبور از کامهای اولیه محلول - و متناسب با - مقاومت نیروهای بازدارنده از طریق مکانیسمهای روانی است (۱) . و بعبارت ساده تر: تغییر شکل اندیشه با شدت مقاومت نسبت مستقیم دارد . باین ترتیب بدیهی است اگر مقاومت نزدیک به صفر باشد کامهای مزبور بدون تغییر شکل به ضمیر خود آگاه راه پیدا میکنند ؛ (خوابهای ساده کودکان) و برعکس هر چه مقاومت بیشتر باشد ، کامها و ایده ها از طریق مکانیسم های روانی بیشتر تغییر شکل مییابند تا بلکه بتوانند سانسور را در هم شکسته و خود را به عرصه خود آگاهی برسانند و روی این اصل تعبیر خوابها و تفسیر حالات دیگر بیمار برای یافتن ارتباط بین کیفیات مزبور و علت بیماری کار ساده ای نیست .

" فروید " روش تداعی خود را که مبتنی بر اصل " پیوستگی تصورات " و متکی بر روش عملی " تداعی آزاد " بود پسگانه نالیز نامید که بعدها روانشناسی عمق نیز خوانده شد . عقاید " فروید " در زمینه مکانیسم تشکیل نوروها و ریشه بیماریهای روانی را ، میتوان اینطور خلاصه کرد :

۱ - امیال وازده منشا جنسی دارند ؛ امیالی هستند که بر اثر عدم تجلی شورغریزی

۱ - " فروید " رویا را تجسم امیال سرکوفته و رانده شده (وازده) ای میدانند که بر اثر مکانیسمهای مختلفی از قبیل فشردهگی یا تراکم ، جابجاشدن ، تبدیل به سمبلها و آرایش یافتن (دراماتیزاسیون) تغییر شکل مییابند .

جنسی - بواسطه تحمیلات اجتماعی و زمینه ارثی تا مساعد روانی - وازده میشوند .
۲- امیال وازده در دوران کودکی تشکیل میشوند ؛ چون تحولات اساسی جنسی در آغاز کودکی اتفاق میافتد لذا ریشه اختلالات روانی را باید در حوادث دوران کودکی شخص جستجو نمود .

۳- جایگاه امیال وازده ، ناخود آگاه است .

۴- ناخوشیهای روانی معلول تراکم وازدگیها و یا بعبارت بهتر معلول تراکم انرژی امیال وازده در ناخود آگاه است .

" فروید " تحت تاثیر فیزیولوژی دینامیک و با استفاده از کشفیات فیزیک نظری در مورد انرژی، قوانین دینامیک را ماهرانه به روانشناسی تعمیم میدهد . روانشناسی دینامیک آن نوع روانشناسی است که تبادلات و تخریفات انرژی درون شخصیت را مورد مطالعه قرار میدهد . " فروید " معتقد است که عامل ایجاد سمپتومهای غیر طبیعی روانی نیروهای دینامیک ذهن انسان است . بعبارت دیگر کشمکش نیروهای متضاد است که سبب اختلالات روانی میشوند .

با این ترتیب افکار " فروید " که در ابتدا در حوزه روانپزشکی بود توسعه یافت و به صورت یک دستگاه روانشناسی درآمد - و دیری نگذشت که بوسیله خود او و پیروانش بمسائل اجتماعی و فلسفی نیز تعمیم داده شد و فروید بسم بوجود آمد . " فروید " و پیروانش با تعمیم مسأله جنسیت، فریزه جنسی بشر را پایه تمدن ، فرهنگ و همه افکار انسانی و تخریفات اجتماعی دانسته و کوشیده اند مسائل مختلف جامعه شناسی و تاریخی را از این راه حل کنند !

انتقاداتی از فروید بسم

انتقاد از روانکاوی و روانشناسی فرویدی و ذکر نظریات

دانشمندان شوروی در این مورد - انتقاد از جامعه

شناسی فرویدی ؛ نظریات فروید در مورد مذهب ،

چگونگی پیدایش و تکامل تمدن و فرهنگ ، و آراء او در مورد

عدم تساوی حقوق زن و مرد و دیگر مسائل اجتماعی -

نتیجه کلی انتقاد

در این بخش فروید بسم از نقطه نظرهای مختلف آن یعنی روانکاوی ، روانشناسی و فلسفه و جامعه شناسی مورد بحث و انتقاد قرار میگردد و سعی میشود جنبه های مثبت و بخصوص منفی آن آشکار گردد .

روانشناسی و روانکاوی فرویدی

چنانکه قبلاً اشاره شد، فروید قانون ثبات انرژی و تغییر و تبدیل حالات مخطف انرژی بهم راکه از قوانین مهم فیزیک تئوری است پروانشناسی میکشد و آنرا به انرژی روانی شخص شمول میدهد و بدینوسیله دینامیس ذهن انسان و حالات و مکانیسمهای مختلف روانی را بطرز جالب و جدیدی شرح میدهد. ولی متأسفانه سیستم روانشناسی او که در ظاهر منطقی مینماید مبتنی بر یک اسلوب منطقی مادی نیست زیرا چنانکه بعداً به تفصیل خواهیم دید تأثیر عوامل اصلی مؤثر در بنای شخصیت فرد را که کل شرایط محیط اجتماعی باشد در نظر نمیگیرد و گزینه جنسی و سیر لیبید و را تنها عامل اساسی در تغییر و تبدیلات روانی و تکامل رفتار شخص بشمار میآورد.

برای معالجه بیماران روانی نیز معتقد است فقط باید به پسیکانالیز متوسل شد و با این طریقۀ نیروهای مزاحم را که منشأ جنسی دارند و از دوره کودکی در ذهن کودک بوجود آمده اند از ناخود آگاه به خود آگاه او کشانده و وی را از بیماری رها کند. باین ترتیب فروید یسم در تدای بیماران:

اولاً - از هیپنوتیسم و تلقین و دیگر روشهای معمول در روانپزشکی که اغلب مؤثر است استفاده نمیکند.

ثانیاً - به اساس پاتو- فیزیولوژیک اختلالات نورو- پسیکیک توجهی ندارد.

روش و علاوه بر اینها روشی است بسیار طولانی، پرخرج و استفاده از آن منحصر به طبقات ثروتمند است. در مورد اینکه پسیکانالیز فقط شعور بیمار بحالت بیماری- انتقال منشأ بیماری از ناخود آگاهی به خود آگاهی را برای معالجه کافی میدانند باید گفت هر چند آگاهی بر هر علت لامحاله در رفع آن مؤثر است ولی تنها شرط رفع آن نمیتواند باشد. این نقطه ضعف روش علمی پسیکانالیز، معلول اشتباه عظیم "فروید" در باره منشأ و علل نوروهاست زیرا چنانچه اشاره شد او نوروها را ناشی از تحولات غیر متعارف گزینه جنسی میداند و در نتیجه به عوامل مادی اقتصادی- اجتماعی محیط بر شخص که هر یک در شرایط زمانی- مکانی خاصی میتواند موجد عوارض روانی باشد توجه نمیکند.

مثلاً بدیهی است کارگری که بر اثر بیکاری، فقر و گرسنگی زن و بچه به ناراحتیهای روحی دچار میشود، اولاً عارضه روانی اش منشأ جنسی نداشته- ثانیاً عارضه ایست مربوط بحال و گذشته نزدیک، نه گذشته دور و کودکی.

ثالثاً- صرف اطلاع او از علت ناراحتی خویش - آنهم نه علت اصلی- نمیتواند سلامت و اعتدال روانی اش را بوی بازگرداند. در حالیکه، بدیهی است رفع علت اصلی یعنی

پیدا کردن کار و درآمد کافی برای یک زندگی آرام بیش از هر چیز دراز بین بسریدن ناراحتی اش مؤثر خواهد بود :

توجیه کثرت بیماران روانی در آمریکا و عدم وجود نسبی آن در کشورهای سوسیالیستی، پسیکولوژیستهای و روانپزشکان مارکسیست با استفاده از ماتریالیسم دیالکتیک و نتایج علمی آزمایشات "پاولوف" و "بشتریو" در فیزیولوژی و پسیکولوژی ضربات شکننده^۴ به روانشناسی و روانکاوی "فروید" وارد کرده و جنبه های ایده آلی و غیر منطقی آنها را تشریح کرده اند .

آکادمیسین "پلاتونوف" پسیکیاتریست بزرگ شوروی در کتاب عظیم خود (۱) باین عقیده "فروید" که پایه تشکیل همه نوروها را غریزه جنسی و تحولات آن میدانند حمله کرده و مینویسد : "مشاهدات و تجربیات ما در سالیان زیاد با نتایج مثبت ثابت میکند که محتوی نوروهای اجباری معلول تحریکات مختلف ناشی از محیط خارج بوده و اصولا آن طور که "فروید" در نظریه سفسطه آمیز و مطلقا غیر قابل قبول ایده آلیستی خود اظهار میکند بیهیچوجه صرفا معلول تحریکات بیولوژیک نیست."

سپس "پلاتونوف" برای اثبات گفتار خود ابزارواسیونهای از "آ. ماسکویچ" خودش و دیگر روانپزشکان بزرگ شوروی شرح میدهد و مدلل میسازد که نوروهای وسواسی-اجباری، فوبیها و سمپتومهای سوماتیک یک نوروزیستریک علیرغم عقیده فروید صرفا از غریزه جنسی سرچشمه نمیگیرند، بلکه محصول تاثیر کل شرایط محیط زندگی شخصی در ذهن او میباشد . شرایطی که کیفیات جنسی یکی از آنها محسوب میشود .

در یکی از این ابزارواسیونها که توسط "آ. ماسکویچ" گرفته شده "کلیپتانیای" (۱) یک زن جوان مورد بحث و آنالیز قرار میگیرد و با کمک اظهارات بیمار این نتیجه به دست میآید که عارضه مزبور محصول تغییر ناگهانی شرایط زندگی بیمار و برخورد او با یک رشته شرایط نا مساعد بود : است. لذا "پلاتونوف" اظهار میکند که این عارضه و نظایر آن را میتوان بقول "بشتریو" یک فلکس شرطی پسیکو-پاتولوژیک دانست .

آکادمیسین "فدوتوف" یکی دیگر از دانشمندان بزرگ شوروی در مورد عدم السویت

۱- The Word as a Physiological and Therapeutic Factor کتاب جالب و جامعی است جاب شوروی در زمینه روانشناسی و روانپزشکی بر اساس فیزیولوژی و تحلیل پاولوف و تاثیراتین در ریاضیات جسمی و مغزی، شامل ابزارواسیونهای مستند همراه با منحنیها و تصاویر زه و بحث و تحلیل علمی خواندن آنرا ایتام خوانندگان علاوه مند توصیه میکنیم .

۲- Kleptomania — یک لغت یونانی به معنی "جنون زد" است، که بیماران روانی مبتلا به آن تمایل شدیدی به "عمل زدی" دارند .

غریزه جنسی با کمک از ماتریالیسم تاریخی در مقاله ای در کتاب "مارکسیسم و پسیکولوژی" (۱) مینویسد:

"مطالعه عاری از تعصب حقایق بطور قانع کننده ای مدلل میسازد که این غریزه جنسی نیست که واقعا همه تحریکات اخلاق و رفتار بشری را فراهم میسازد، بلکه برعکس، شخصیت انسان که بود آمده بوسیله شرایط تاریخی در یک قرارگاه اجتماعی است، اشکال تظاهرات غریزی را معین میکند." توجه بعلت افزایش روزافزون جنایتکاران، دزدان، گانگسترها، قاچاقچیان و بیماران روانی در جامعه آمریکا و عدم وجود این تیپ افراد در جوامع سوسیالیستی، صحت گفتار "قد وتوف" را مدلل میسازد. چه کسی میتواند منکر شود که تعداد بیشماری از کودکانیکه امروز در ناحیه "آپالاشا" در ایالات متحده آمریکا یعنی در ثروتمندترین کشور سرمایه داری جهان روزی يك وعده غذای بخور نمیر میخورند و از فرهنگ و دیگر مواهب اجتماعی ذره ای برخوردار نیستند. فردا به دسته جنایتکاران و گانگسترها نخواهند پیوست! (۲)

تأثیر شرایط اقتصادی-اجتماعی در شکل رفتار، اخلاق، شخصیت و بطور کلی در تعیین اشکال تظاهرات نیروهای غریزی شخص، غیر قابل انکار است. توجه خواننده بینه یافتن علل رواج لواط، سادیسم، پول دوستی، خشونت و درنده خوئی در ایالات متحد آمریکا نظر ما را تأیید خواهد کرد.

همین دانشمند در مقاله فوق اضافه میکند: "علیرغم موضوع رفلکسهای شرطی و آموزشهای "پاولوف"، پسیکانالیستها با اعتقاد به معالجه پروسسهای روحی بمثابة چیزی کاملاً جدا از پروسسهای فیزیولوژیک در مغز، هنوز در تجاهل به پیشرفتهای علمی اصرار میورزند." سپس "قد وتوف" این جمله "فریود"، "در پسیکانالیز باید همه تئوریهای آناتومیک شیمیائی و فیزیولوژیک را بدور افکند" (۳) را مورد انتقاد شدید قرار داده و مینویسد: "پوزسیون پسیکانالیز، یعنی پوزسیون جدائی روان از مغز، طبعا يك نتیجه ناملائمی در عمل در بر دارد."

۱- Marxism and Psychology کتابی است شامل نظریات تنی چند از فریود است، ها و روانشناسان آمریکا و نیز يك مقاله از "قد وتوف".

۲- برای کسب اطلاع بیشتر در مورد شدت فنروپیکاری در آمریکا خوانندگان میتوانند به مجله "نیوزویک" شماره دای فوریه ۱۹۶۵ و یا به خلاصه ای از ترجمه آن در شماره ۴۶ سال بیست و چهارم مجله خوانند. نیهار ما به فرمایند.

۳- Freud: New Introductory Lectures on Psychoanalysis

ماثرالیسم دیالکتیک از طریق فلسفه، و تئوری رفلکسهای شرطی از طریق فیزیولوژی و پسیکولوژی ثابت میکند که ذهن شخص انعکاسی از واقعیت وجود خارجی در مغز است، ولی در تئوری پسیکانالیز نقش دنیای خارج در شکل بندی ذهن شخص بسیار محدود است. ذهن شخص اسیر غرایز کورا است. پسیکانالیز به بخشی از ذهن نام ناخود آگاه میگذارد و معتقد است که این بخش از دنیای خارج جداست و با وجود ناخود آگاهی تأثیر قاطعی در رفتار و خود آگاهی بشری دارد (۱) (باین ترتیب پسیکانالیز نقش اساسی و اصلی محیط خارج در شکل ذهن بشری را انکار میکند و ماهیت اجتماعی بشر و اصالت جامعه را منکر میشود.

"انتزاع ایده آلیستی رفتار انسان از محیط اجتماعی، خاص تمام تعلیمات "فریود" است." پلاتونوف

پسیکانالیز "فریود" که بر اساس پسیکولوژی او قرار دارد از آنجا که منشا "نوروزها" را غریزه جنسی میدانند و زمان تشکیل آنها را دوره کودکی بشمار میآورد و از آنجا که جایگاه استقرار آنها را ناخود آگاه تصور میکند، در بررسی علل موجد نوروزها جز به غریزه جنسی و تحولات آن به چیز دیگری توجه ندارد. در معالجه بیماران روانی فقط بگذشته دور آنها توجه میکند، وضعیت حاضر آنها را از جهات مختلف مورد توجه قرار نمیدهد، و صرف آگاهی بیمار بعلت آنها نه علت واقعی را برای معالجه او کافی میشمارد (۲) در این مورد بگفتار "قدوتوف" در کتاب "مارکسیسم و پسیکولوژی" توجه کنیم: "مطمننا به ندرت میتوان فکر کرد که نوروزهای رشد یافته در یک کارگر بیکار که از حداقل زندگی برای خود و خانواده اش محروم است، یا نوروزهای مادری که بچه اش را از دست داده، و یا نوروزهای ۰۰۰۰ همه اساساً از علل یکسانی (تحولات غریزه جنسی) (۱) در گذشته دور (دوره کودکی) (۲) سرچشمه گرفته باشند. ما معتقدیم که در عین عطف توجه به "آسیب" های پسیکولوژیک واقعی نه خیالی، توجه اصلی روانپزشک در معالجه نوروز-تیکها باید روی شرایط زندگی حاضر آنها و روی حالات قریب الوقوع آنها تمرکز یابد. به عبارت دیگر در جریان پسیکوتراپی پزشک باید تعاس نزدیک تری با آنچه که بیمار رافی الحاق یافته میسازد داشته باشد."

(۱) و (۲) - جملات داخل پرانتزها برای روشن ساختن بیشتر موضوع در ترجمه به

متن اصلی افزوده شده است.

نقاط ضعف و نقائص روانکاوى سبب شده امروزه در بسیاری از کشورها بویژه کشورهای سوسیالیستی تقریباً مشروک گردد. در دیگر ممالک نیز شهرت و اهمیت سابق خود را از دست داده است.

باید دانست این ورزشکتنگی تنها مربوط به موارد فوق الذکر نیست و تئوری " فروید " در باره رشد و تکوین شخصیت را نیز امروز دیگر هیچ شخص منطقی قبول نمیکند. چنانکه در فصل چهارم کتاب حاضر خواهیم دید " فروید " چگونگی شخصیت و رفتار آینده شخص را ناشی از غریزه جنسی و نحوه لذت جویی او در زمان نوزادی میدانند و هر یک از حرکات بیوس-فیزیولوژیک کودک مانند گاز گرفتن، مکیدن، تف کردن و غیره را عامل تعیین کننده شخصیت آینده او میدانند. مثلاً معتقد است کودکی که در کوچکی با دندانهایش گساز میگیرد، در آینده او فردی منتقد، وکیل دعاوی، سیاستمدار و یا مقاله نویس از کار در میآید (و یا طفلیکه عادت به تف کردن دارد در بزرگی دیگران را خوار شمرده و شخصی متکبر خواهد شد (۱).

متاپسیکولوژی فرویدی

انکار " فروید " از نقطه نظر فلسفی بر اساس مخالفت شدید با متافیزیک و مذهب قرار دارد. و از این نظر، میتوان " فروید " را تا حدودی ماتریالیست دانست. ولى

۱- " فروید " و پیروان او بهمین روش تمام اعتقادات ایدئولوژیک را نیز محمول تحولات غریزه جنسی میدانند، چنانکه " ارنست جونز " فروید یست بزرگ و عده ای دیگر از پیروان " فروید " در باره اعتقاد افراد به ایدئولوژی کمونیسم نظریات بسیار مضحک و بیشرمانه ای اظهار کرده اند و از آن جمله اینکه: " فردی که در مرحله التذاذ از نشیمن، برسد در کودکی از عمل دفع فضولات خواهد هراسید و در بزرگی از تصویر بی پولی و ناداری وحشت خواهد کرد و برای رفع این مخاطره احتمالی به کمونیسم خواهد گرایشید. و پائینکه فردیکه در مرحله التذاذ از اعضای خارجی جنسی وحشترده شود، در کودکی بیم آن خواهد داشت که عضو لذت بخشی جنسی را از کف بدهد و در بزرگی از آن ترسان خواهد بود که مبادا فرومانده و نیازمند گردد و بالنتیجه کمونیست خواهد شد. " (۱)

جملات داخل گیومه از کتاب " فروید یسم با اشاراتی به ادبیات و عرفان " اثر سر آقای دکتر امیر حسین آریان پور نقل شده است.

باید توجه داشت که تفکر ظاهراً ماتریالیستی " فروید " را با آنچه به افکار تعبدی ، جامد و متافیزیکی آلوده نیست ، نباید با ماتریالیسم دیالکتیک درخشان " مارکس - انگلس " و " لنین " مقایسه کرد . زیرا با اینکه " فروید " ماتریالیست هست و با اینکه حتی در توجیه سیستم پسیکولوژی خود تا حدودی از اصول منطقی دیالکتیک کمک گرفته است ، با اینحال بسبب تأکید بیش از حد و اشتباه آمیز روی قضایای درونی و عوامل معنوی به عنوان عوامل اساسی مؤثر در چگونگی بنای شخصیت فرد ، و بسبب در نظر گرفتن خانواده به عنوان مهمترین عامل اساسی تعیین کننده افکار و رفتار شخص بدون در نظر گرفتن روابط خانواده با شرایط مادی محیط و همچنین با عدم توجه به عامل درجه اول و اساسی مؤثر در پایه گذاری افکار جامعه و فرد یعنی شکل بندی و نظام اقتصادی اجتماع ، به ایده آلیسم میل میکند و ماتریالیسم خود را آلوده و ناقص میسازد .

برای شناختن دقیق طرز تفکر فلسفی و اجتماعی " فروید " باید به معروفترین کتاب او " آینده يك توهم " (۱) مراجعه کرد . ذکسر رئیس مطالب و جمعاتی از کتاب مسزور خوانندگان ما را راهنمایی خواهد کرد .

" فروید " در کتاب فوق در طی چند بخش مذاهب را بطور کلی مورد حملات شدید قرار داده و بعد از تشریح کیفیت ایجاد آنها از نظر روانشناسی بشرح مضرات و مفساد افکار مذهبی پرداخته و بالاخره بی ارزشی و عدم لزوم آنها را در دنیای معاصر به ثبوت میرساند . مختصری از عناوینی که در خلال آنها مذهب مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است عبارتند از : عقاید دینی مواردی ذهنی و غیر عینی میباشد ، منشاء تعبد در ایمان مذهبی ، دوری مذهب از شیوه تعقل ، مذهب عامل مبارزه با روشنفکری ، عقل براندازنده موهومات مذهبی - مذهب منح کننده شك و اندیشه ، توهمی بودن مسائل مذهبی ، نقش مذهب در سرکوبی غرایز ، مذهب ابزار دست استثمارگران و دولتها ، تغییر مداوم اصول و قوانین مذهبی موافق با مصالح و منافع قدرت مندان و صاحبان زر و زور ، و . . .

در فصل هشتم این کتاب " فروید " تکامل تمدن و از بین رفتن مذهب را تشریح کرده و ثابت میکند که اکنون در آستانه این مرحله تکاملی رسیده ایم . بعد تحت عنوان " مذهب محدود کننده نیروهای منطقی و عقلی در کودک " مضرات روش تربیت مذهبی را

۱ - Freud: Die Zukunft einer Illusion

این کتاب بیش از پانزده سال پیش یوسپله آقای " محمود نوائی " تحت عنوان " آینده يك توهم " به فارسی ترجمه شده است . در ۱۳۴۰ نیز ترجمه دیگری از آن توسط آقای " هاشم رضی " بعمل آمده است . در این مقال به سبب عدم دسترسی به ترجمه اول ، از ترجمه دوم استفاده شده است .

بخوبی توضیح میدهد: در بخش نهم تحت تأثیر "مارکس" مینویسد: "مذهب چون مواد مخدره میباشد...". و در آخرین بخش کتاب خود متذکر میشود که مذهب یک بیماری عمومی و اجتماعی بوده و در ردیف "نوروزهای" دوره کودکی قرار دارد. و بالاخره با اشاره به مذهب کتاب خود را اینطور به پایان میرساند: "... دانش و علم توهم نیست. توهم آن است که ما ارزش و نقش علم را نفی نمائیم. بامید آنکه گمان پسیم هر نوع شناختی را که دانش در حیطه ادراک و شناخت ما قرار میدهد در جاهایی دیگر خواهیم یافت."

ولی در همین کتاب "فروید" در توجیه پیدایش و تکامل تمدن مغلطه میکند و به سبب بی اطلاعی از ماتریالیسم دیالکتیک به تأثیر عوامل اقتصادی در شکل بندی تمدن و فرهنگ بشری و شخصیت انسانها توجه نمیکند. اولویت اساسی بودن عوامل مادی را منکر میشود و در نتیجه در ژرفنای ایده آلیسم فلسفی سقوط میکند (۱)، چنانکه در بخش دوم کتاب "آینده یک توهم" مینویسد: "زیربنای تمدن را محدودیت غرایز و ارضاء نشدن آمال و خواهشهای نفسانی استوار میسازد." و در جای دیگر در همان بخش "عوامل مادی، همچون ثروت و توزیع و منابع آنها و بالاخره امور اقتصادی نمیتوانند نه بعنوان عامل اصلی تمدن و تحولات و دگرگونیهای آن تلقی گردند و نه حتی موردی بر جسته و نقشی بزرگ و درخور توجه را در این مسأله داشته باشند." و برای اثبات گفته خود با منطوق کودکانه ای مینویسد: "... چون آن روح عسیان، طغیان و شورشی که در افراد در نتیجه محدودیت و ناارضائی غرایز و امیال اوج میگیرد، عوامل ذکر شده (عوامل مادی) را همواره در معرض خطر و تهدید خود دارد. بدین معنی که افراد تشکیل دهنده گروه اجتماعی بر اثر خشم و اجباری که به آنان تحمیل میشود آن موارد مادی را نه بخواهیم و جوه مشخص کننده تمدن تلقی نمائیم پیوسته به اضمحلال و انهدام تهدید میکنند، بهمین جهت است که گفتیم موارد و عوامل اقتصادی نقش سازندگی تمدن را بعهده مند دارند، چون عواملی که بعنوان سازندگی از آنها یاد میشود، خود تحت شرایط بسیار آسان یا بی

(۱) خواننده باید بداند آنچه سبب میشود "فروید" را تا حدودی ماتریالیست بدانند مبارزه او با مذهب و متافیزیک و علاقه شدید وی به دانش و تحقیقات علمی است. نگارنده مبارزه او را با ادیان و مذاهب قابل ستایش میدانند ولی این به آن معنی نیست که با نظریات او در زمینه بوجود آمدن عقاید مذهبی موافق باشد. چه متأسفانه "فروید" افکار مذهبی، اوهام و خرافات و نیز تمام اعتقادات ایدئولوژیک دیگر را که محصول شرایط اقتصادی-اجتماعی خاص هر دوره است، صرفاً ناشی از تحولات غیره جنسی و سایر "لیبیدو" میدانند.]

مبدل به عوامل مخرب و نابود کننده میشوند (۱) و باز در جای دیگری در همان بخش مینویسد: "مشاهده نمودیم که عوامل مادی و اقتصادی خود پدید شده و موجودیت یافته از اصل عوامل معنوی میباشند" (۲)

ولی جالب اینکه خود "فرزید" در همان بخش تحت عنوان "نقش طبقات اجتماعی در تمدن" مینویسد: "طبقات محروم با مشاهده بیعدالتیها و فشار روزافزون ظلم تکیه میکنند تا خود را از زیر بار توانفرسای استثمار آزاد کنند. چون هرگاه در شرایط دشوار و خفقان آوری که برای طبقات محروم از سوی طبقات ممتاز فراهم میآید، امیال و غرایزشان هر چه بیشتر سرکوفته شود بدبینی و خشم و نفرتشان به تمدن و مظاهر آن افزوده میشود و همواره در این نوع جوامع طفیانها و انقلابهای خطرناکی بوقوع میپیوندد." پس "فرزید" در جایی اظهار میکند که انقلاب و دگرگونی جامعه ناشی از سرکوفتنی امیال و غرایز طبقه محروم و خشم آنهاست و از طرفی خود تأکید میکند که منشأ این خشمها و این سرکوفتنیها که منجر به انقلاب میشود، ظلم، بیعدالتی و استثمار یعنی عواملی است که ریشه مادی و اقتصادی دارد. باین ترتیب "فرزید" در لابلای جملات متناقض خود - بطور ناخود آگاه - اعتراف میکند که منشأ تغییر حالات روانی عوامل مادیست. امروزه هیچ کودک دستخشی نیست که نداند کارگران کشورهای سرمایه داری که بر علیه کارفرمایان و یا در کادر وسیعتری علیه حکومت قیام میکنند، بخاطر زشتی و یا زیبایی قیامه کارفرما و یا عواملی نظیر آن نیست، بلکه قیام آنها صرفا بخاطر افزایش دستمزد، زندگی بهتر، در دست گرفتن حکومت و رسیدن به تمام حقوق خویش و بقول خود "فرزید" رهایی از زیر بار توانفرسای استثمار میباشند. و اینها همه قضایائی است که اساس مادی و اقتصادی دارد. باین ترتیب ذکر جملات متناقض و یا جمله ای چون "عوامل اقتصادی

۱- بعد از آنکه در مقدمه یثیری از "فرزید" خواندید به او به تاثیر عوامل مادی و اقتصادی در تغییر حالات روانی را ندیختن افراد به سورهها و انقلابات اجتماعی اعتراف میکند. ختبهی - - - - - نانه از جمله فوق برمیآید - - - - - چون معتقد است این انقلابات سبب برانداختن و انحلال تمدن میشود نباید عوامل اقتصادی را عامل بازنده و پیشبرنده تمدن دانست! ناآنگه او ترجمه نمیشد انقلاب اجتماعی سبب رشد و تامل امیراقتصادی و یا نتیجه رشد و پیشرفت تمدن میشود زیرا به نظر دینها یکدهم میریزد تمدن نیروی اجتماعی نو و فلتری را بنا میکنند. چه کسی میتواند منفر شود انقلاب بر روزی فرانسه و انقلاب سوسیالیستی شوروی و یا دیرکتورها سبب توسعه درجه بیتر تمدن در این کشورها نبوده است.

۲- مابیت اجتماعی رایده آلیستی افکار سوسیولوژیک "فرزید" را از همین جمله میتوان دریافت. ایند است که سبب به افکار مادی و بیویزه اصول مادیات تحولی اعتقاد دارند، بیبوده در دفع از افکار "فرزید" - بریزه افکار فلسفی و اجتماعی او - ننویسند و متاپسینولوژی را به دستان ایدئولوژیستهای دهنه پرست و عوامل فریب داند آرند.

نمی‌توانند نه بعنوان عامل اصلی تمدن و تحولات و دگرگونیهای آن تلقی گردند و نه حتی مورد برجسته و نقشی بزرگ و درخور توجه در این مسأله داشته باشند. - نشانه سرسری نویسی نویسنده، عدم تفکر کافی، و بی خبری و عدم اطلاع او از پایه اقتصادی تحولات اجتماعی و ماتریالیسم تاریخی میباشد. این چنین است آن گرداب ایده آلیسم فلسفی که "فروید" تا سر در میان آن غوطه میخورد. ایده آلیسمی که بعضی آرا "ماتریالیسم او را نیز کم ارزش میسازد.

باین ترتیب "فروید" تأثیر عوامل اقتصادی - اجتماعی را در بنای شخصیت فسرده و نقش اساسی آنها در پیدایش و تکامل تمدن انکار میکند و چنانکه در متن کتاب حاضر خواهید دید سیر لیبید و (نیروی محرک جنسی) را عامل پدید آورنده چگونگی اساس شخصیت میداند و معتقد است که عامل تعیین کننده کیفیت رفتار و تفکر بشر، غرایز یا شورهای فطری ناخود آگاه است که در رأس آنها غریزه جنسی قرار دارد.

"فروید" پیدایش و تکامل تمدن، همه مظاهر آن و ظهور مقررات اجتماعی را - که محلول سیر و تکامل اقتصادی و اجتماعی است - در "ادیب" میدانند. اینطور توضیح میدهد که درگذشته سخت گیری و ستم پدران به پسران سبب تلخیان عصبیه "ادیب" (احساس دشمنی نسبت به پدر و آرزوی تملک مادر) در آنها شده و دست به قتل پدر میزنند. بعد از مرگ پدر عاطفه نفرت آنها آرام میگردد ولی بر دایق اصل دوگونگی عواطف، عاطفه محبت بروز مینماید و پسران احساس سردناری کرده و برای مجازات نفس خویش مادران و خواهران خود را بر خویش حرام میشمارند. (مثلاً پسر ناری نرارد ادنای اجتماعی !!) - و امثال خود را در این مورد وا میزنند، و در نتیجه - تصحید این نامهای رازده است نه شعر، ادبیات، دین و مذهب و دیگر مظاهر تمدن بوجود آمده و می آید !!

تازه بغرض قبول قسمت دوم قضیه فوق، مطالعه، مشاهده، و تجربه ثابت میکند همه افراد در سیر لیبید و گرفتار عقده "ادیب" نمیشوند. این موضوع فقط در جوامعی که پدر خانواده دیگنا توری شدید داشته باشد، یعنی در شرایط اقتصادی اجتماعی خاص ممکن است اتفاق بیافتد. و در هر حال عامل اساسی شرایط اقتصادی اجتماعی است. برای اثبات بطلان نظریات "فروید" در مورد بسیاری از مسائل اجتماعی یکی دیگر از نظریات او را مورد بحث قرار میدهم. "فروید" که سعی میکند تمام مسائل اجتماعی را بر اساس بسیکانالیز توجیه کند، علت زیر دست بودن زنان را در جوامع فئودالی - بورژوازی

و یا عدم تساوی کامل و واقعی حقوق ایشان با مردان را در معالک سرمایه داری در قضا-
 یای جنسی میجوید و احتجاج میکند که زنان بدلیل اختلافات آناتومیکی که از نظر جنسی
 یا مردان دارند احساس راحتی میکنند و فکر میکنند غلط است که معتقد باشند هر دو
 جنس در مقام اجتماعی و ارزش با هم معادل باشند (۱). بنظر نگارنده این طرز استدلال
 غلط، معلول عدم توجه به جبر اقتصادی در تاریخ تکامل بشر است. در قبل اشاره شد که
 در هر دوره طرز تفکر بشر در زمینه ادبیات، هنر، مذهب، سیاست و غیره یعنی رویا
 متناسب با - و ناشی از - نظام اقتصادی یعنی زیربنای آن دوره میباشد. مطالعه
 جریانات تاریخی و مشاهدات عینی در زمان حال بما ثابت میکند که اعتقاداتی مثل اعتقاد
 به عدم تساوی حقوق زن و مرد، تبعیضات نژادی، اختلاف طبقاتی و نظایر اینها خاص
 حکومتهای فئودالی بورژوازی و سرمایه داریست. برای اثبات کلام بتاریخ و جامعه شناسی
 متوسل میشویم. تحقیقات "مورگان" و "انگلس" نشان میدهد در دوره ایکه مالکیت دسته
 جمعی - نه خصوصی - تولید در کار بوده یعنی در کمونهای ابتدائی بسبب تعلق تمام
 زنان بتمام مردان رابطه پدر و فرزند وجود نداشته و کودکان به نسبت مادری مشخص
 میشدند. در این دوره زن و مرد با هم کار میکردند و جامعه مادر سالاری بوده است.
 یعنی قدرت زن در خانواده بیشتر از مرد بوده است. چنانکه زنها در یک خانواده عمومی
 ثابت بودند ولی ممکن بود مردی را از یک خانواده عمومی بیرون کنند و مجبور شود بخانواد
 عمومی دیگر برود.
 ولی هیچوقت، هیچ چیز یکسان نمیمانند. تکامل ابزار تولید، تخریب وضع اقتصادی و
 مناسبات تولیدی بین افراد، دیگر احتیاج به زندگی گله ای را ایجاد نمیکند. زندگی گله ای

(۱) بعضی روانکاوان از "فروید" جلوتر رفته و تا حد مسخره ای در این باره افراط
 کرده اند، چنانکه خانم "ملانی کلاین" که از پدائالیستها و پسیکانالیستها معروفست
 معتقد است خصوصیات روانی انسان معلول تحولات روانی و سیر جنسی در سه ماه اول
 زندگی است!]

(1) Freud: Letters, Vol 5, PP. 196- 197

نقل قول غیر مستقیم از مقاله "فدوتوف" در "مارکسیسم و پسیکولوژی".
 (۲) "فروید" هنرها را که زائیده مبارزه دائمی انسان و طبیعت بوده و در جریان
 کار بوجود آمده است ناشی از عقده های جنسی میداند. برای اجتناب از درازی کلام،
 بحثی در این مورد نمیکیم ولی علاقه مندان میتوانند به مقالات جالب و مستدلی که آقای دکتر
 "امیر حسین آریان پور" در این مورد در مجله "سخن" (دوره دوازدهم - سال ۱۳۴۰)
 نوشته اند، مراجعه کنند.

و جمعی بتدریج با شکل کوچکتر و بالاخره بشکل خانواده میگردید و همگام با این تغییرات موقعیت زن نیز تغییر میکند و با شروع تمدن و دوره بردگی، زن بتدریج بشکل آلت تولید بچه و حافظ اموال مرد در میآید.

دکتر "تقی ارانی" دیالکتیسمین بزرگ در مقاله "بشرازنظر مادی" (۱) در این مورد مینویسد:

"... در دوره های وحشیگری و نیم وحشیگری اقتدار و اهمیت زن بیشتر بوده، به همین جهت عده ای خدایان و ربه النوع های زن وجود داشته است." و باز در جای دیگر در همان مقاله: "... اهمیت حقیقی زن در دوره مزبور بمراتب پیش از احترامات ظاهری "خانم" های عروسک مآب دوره تمدن است. با شروع مینوگامی و دوره تمدن، تسلط مرد بر زن نیز شروع میشود. در این دوره پهلوانان (مرد) اهمیت درجه اول دارند. پیدا شدن غلامان در طرز تولید اجتماعی، عامل مهمی در این اوضاع قرون قدیم بوده است. پس همانطور که اسارت زنان و عدم تساوی حقوق ایشان با مردان یک کیفیت ازلی نبوده، کیفیت ابدی ای هم نخواهد بود. این قضیه یک جریان گذران تاریخی در اجتماعات بشری است."

مشاهده وضع زنان در کشورهای سوسیالیستی در عصر حاضر نیز بطلان این عقیده "فروید" را بطور قاطعی اعلام میکنند. بطور شد که احساس اختگی، احساس پست تر بودن از مرد و بالاخره زیر دست بودن زنان در این کشورها از بین رفته است؟ جوابش واضح است: تغییر نظام اقتصادی - اجتماعی - (تغییر مناسبات تولیدی، حذف استثمار فرد از فرد، برقراری سوسیالیسم و کار همگانی) - که در نتیجه زن از نظر اقتصادی متکی به شوهر نبوده و بالطبع دارای حقوق کاملاً مساوی با اوست.

پس علیرغم تصورات ایده آلیستی "فروید" زیر دست بودن زنان قضیه ای همیشگی نیست و علت آن جریانات مترتب بر حالات روحی ناشی از آلت برجسته شناسلی نرینه نمیشد، بلکه معلول ساختمان اقتصادی - اجتماعی کشورهاست و عملاً با از بین رفتن آن حکومتها نیز از بین خواهد رفت.

(۱) علاقه مندان میتوانند برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه به مقاله مزبور و یا

بهتر به کتاب بسیار پر ارزش و جامع

F. Engels: The Origin of the Family, private-property and the State.

"منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" اثر "فردریک انگلس" مراجعه کنند.

در جوامع سوسیالیستی دیگر این جمله "فرود" که "زنها معرف مصالح خانواده و زندگی جنسی هستند و ایجاد تمدن رفته رفته شغل مردها شده است" ^{۱۰۰} "ا" بهیچ وجه مصداق ندارد و زنان نیز هم پایه مردان در رشد اجتماع و تمدن مؤثرند.

بهر حال "فرود" دانشمندی بود که در عصر خود انقلاب فکری عظیمی در زمینه روانپزشکی و روانشناسی بها کرد. نظریات، در مورد تمام آرا^{۱۰۱} او یکسان نیست. ارزش وی بخاطر میل به تحقیق و مطالعه، تجدد خواهی و نوآوری او، بخاطر ابداع متد پسیگانالیز و مخالفت وی با مذهب و خرافات است و گرنه سیستم روانشناسی او ارزش زیادی ندارد. به طور کلی امروزه نظریات او آن اهمیت سابق خود را از دست داده و بیشتر در کشورهای سرمایه داری پیروژه آمریکا رواج دارد.

نظریات او در مورد مسائل اجتماعی چنانچه قبلا اشاره شد بکلی ایده آلیستی، ارتجاعی و غلط است. تعمیم دادن مسأله جنسیت به فنونهای اجتماعی، و نیروی جنسی را نیروی محرکه تاریخ دانستن، خیانت به طبقات انقلابی و کارگری، خیانت به جامعه شناسی و فلسفه تاریخ محسوب میشود.

جامعه شناسی فرویدی یکی از انواع سلاحهای رنگ زده ای است که توسط ایدئولوژیست های بورژوازی فاسد کشورهای سرمایه داری بر ضد ما تریا لیسم تاریخی و دیالکتیک، ایدئولوژی طبقه انقلابی پرولتاریا، بکار میرود.

در خاتمه امید است طرفداران "فرود" انتقادات منطقی را بپذیرند و بقول "پوپر" هر انتقادی را انعکاس محرومیتهای ناقد نه انگارند.

"ه - تیزابی"

Freud: Civilization and its Discontents (1)

نقل از کتاب "فرودیسیم با اشاراتی به ادبیات و عرفان" اثر آقای دکتر امیر حسین آریان پور.

علل اساسی شکست جریان سیاهگل

در اواسط بهمن ماه سال ۴۹، گروهی از روشنفکران طرفدار عملیات "چریکی" که بقول خود ماهها به بررسی استراتژیکی مناطق شمال کشور و تدارک نظامی و غیره پرداخته بودند با حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهگل، "مبارزه مسلحانه" خود را آغاز کردند. این مبارزه دیری نپایید و دو سه هفته بعد در اوائل اسفند ماه، پس از چند برخورد با کشته شدن دو نفر از مبارزان و دستگیری بقیه پایان یافت و بدنبال آن ۱۱ نفر از مبارزان "چریک" که در محل و یا در تهران بازداشت شده بودند در اوائل سال ۵۰ اعدام شدند.

شکست جریان سیاهگل تنها شکست مبارزینی که در راه آن شهید شدند نبود، این شکست در واقع آغاز شکستهای عملی بیایی آن کسانی بود که با نظرات غیر اصولی و ضد حزبی خود میکوشیدند و هنوز هم میکوشند تا بجای سوق دادن جوانان پر شور و فداکار ما بسوی مبارزه اصولی، به سمت مشی مبارزاتی کارگری، آنها را در سراسیمه لجام گسیخته ترین عملیات ماجراجویانه، خرده بورژوا پسندانه و ضد کارگری، بغلط نند طرفداران تروریسم و ماجراجوشی که قبلا خوابها، طلائی میدیدند برای توجیه شکست مزبور اعلامیه هائی انتشار دادند. عمده تلاش آنها این بوده و هست که شکست واقعیه سیاهگل را يك شکست تاکتیکی و تصادفی جلوه دهند.

در اعلامیه ای از "چریکهای فدائی خلق" تحت عنوان "علل شکست جنبش سیاهگل" که تاریخ نگارش آن خرداد ماه ۱۳۵۱ قید شده است چنین میخوانیم:

" بنظر میرسد دو عامل یکی عدم توجه به تحرك لازم و دیگری عدم رعایت بی اطمینانی مطلق موجب شکست شد."

"رفقای کوه تصور نمیکنند که دشمن تا این حد حساسیت نشان دهد و تا این حد برای سرکوب يك هسته چریکی نیرو بسیج کند."

"با این ترتیب، میتوان نتیجه گرفت که شکست هسته چریکی يك تصادف بود."

(تکیه روی کلمات از ماست)

پیش از آنکه به ذکر نتیجه گیری دیگر نوشته فوق به پردازیم تذکر يك نکته بسیار ضروری

است و آن اینکه "چریکها" یکی از غلغل شکست رفقای خود را عدم رعایت اصل " بسی اطمینانی مطلق" ذکر کرده‌اند. آنها با تکیه روی این امر دست خود را کاملاً رو کرده و تلویحاً به غیر خلقی بودن مشی خود اذعان کرده‌اند. آنها باید بدانند که درست برعکس، حتی در مساعدترین شرایط اجتماعی برای مبارزه چریکی هم، بدون کمک اهالی، بدون وجود پیوند عمیق بین اهالی و چریک و بدون وجود اعتماد و اطمینان آنها نسبت به همدیگر (و نه بی اطمینانی مطلق آنها نسبت به یکدیگر) هیچ کاری از پیش نمی‌رود. حال اگر در شرایط فعلی ما این یا آن روستائی "چریکهای" ما را گرفته و کت بسته تحویل ژاندارمها میدهند، این بی‌هیچوجه گناه روستائیان نا آگاه نبوده، بلکه گناه خود آن "چریکها" می‌است که بجای مطالعه دقیق شرایط عینی و ذهنی انقلاب در میهن خود، به بررسی با اصطلاح "استراتژیکی" کوه و جنگل می‌پردازند. اعلامیه سپس یکمگ شیوه ایده آلیستی، "اگر چنین نمیشد، چنان میشد" به نتیجه گیری پرداخته و مینویسد:

"اگر این "اشتباهات" از ناحیه افراد " هسته چریکی" صورت نمی‌گرفت، شکست پیش نمی‌آمد و "..... چریک میتوانست جا پای خود را محکم کند، نیروی آتش خود را افزایش دهد و قابلیت‌های خود را بالا برد" و آن وقت گویا جریان "چریکی" رشد پیدا میکرد و آتش مبارزه مسلحانه جنگ توده‌ای سراسر روستاهای ایران را در خود می‌گرفت، به سخن دیگر، اینکه چرا " هسته چریکی" در روستا شکست خورد و اینکه چرا نتوانست گسترش یافته و سراسر ایران را فرا گیرد و همه و همه گویا صرفاً "معلول اشتباهات" شخصی مبارزان سیاه‌کل است و تقصیر "عدم توجه به تحرك لازم" از طرف آنها و نیز "عدم رعایت بی اطمینانی مطلق" آنها به مردم محلی است، البته "حساسیت" دشمن را هم نباید فراموش کرد. و از قرار معلوم، شرایط اجتماعی - اقتصادی جامعه ما اصلاً و ابداً تأثیری در این قضیه نداشته است.

هر آینه کسی ولو اندکی هم با قواعد ماتریالیسم تاریخی و درک مادی تاریخ آشنا باشد بی درنگ به بطلان این استدلالات و نتیجه گیری‌های حاصل از آن پی خواهد برد. تحلیل‌ها و استنتاجات اعلامیه فوق الذکر هم غیر رقیانه و هم ایدئالیستی است. غیر رقیانه است زیرا که "چریکها" همه کاسه کوزه‌ها را سر رفقای شهید خود می‌شکنند و برای حفظ آبروی بریاد رفته نظرات و مشی نادرست خود از رفقای شهیدشان مسایه می‌گذارند. حال آنکه هر گاه کسی شرح وقایع سیاه‌کل را حتی فقط از بلندگوهای رژیم هم شنیده باشد میدانند که مبارزان سیاه‌کل بسیار فدائوگارانته جنگیدند و تحرك لازم" را هم

داشته اند . در مورد تماس با مردم محلی و اطمینان کردن به آنها نیز که عواقب وخیمی برایشان به بار آورد بی تردید چاره ای نداشتند . زیرا صرفنظر از اینکه تسز پسی اطمینانی مطلق نسبت به اهالی محلی از نقطه نظر تئوری اساسا ضد خلقی و ارتجاعی است ، از نقطه نظر عملی نیز غیر قابل اجرا و صد در صد تخیلی است .

و اما ایده آلیستی است باین دلیل که نویسنده اعلامیه درست بشیوه مورخان ایده آلیست قرون گذشته به تحلیل قضا یا پرداخته است . این مورخان در تحلیل رويدادهای تاریخی ، بجای آنکه علل مادی یعنی شرایط اقتصادی - اجتماعی را موجد و علت اساسی بروز این رويدادها و عامل تعیین کننده روند تکاملی آنها بدانند ، سجایا و خصوصیات اخلاقی این یا آن شخص یا اشخاص برجسته و فلان یا بهمان پدیده جوی و جغرافیائی را عامل تعیین کننده سیر وقایع مینماداشتند . این مورخین ساده لوحانه تصور میکردند که هرگاه مثلا فلان سردار نظامی در فلان جنگ " تحرك بیشتر "ی نشان میداد و یا دشمن " حساسیت " و شدت عمل کمتری بکار میبرد و یا مثلا " ریزش شدیدی باران اربابه های جنگی او را از حرکت باز نمیداشت ، شکست پیش نیامد و در نتیجه تاریخ آن کشور مسیر دیگری را می پیمود و شرایط اجتماعی دیگری پدید میامد . " " چریکهای فدائی خلق " نیز درست همینطور به تحلیل جریان سیاهل میپردازند . آنها از علل اساسی و همانا تنها علل اساسی شکست جریان سیاهل یعنی از عدم تطابق شرایط روستای ایران با شرایط ضروری برای جنگ چریکی و مهمتر از آن فقدان شرایط عینی و ذهنی انقلاب در ایران سخنی هم بمیان نمیآورند و علل شکست سیاهل را نه در ارتباط با عمده ترین شرایط اجتماعی میهن ما ، بلکه صرفا در محدوده خصوصیات رزمی و پسیکولوژیک افراد مبارز جستجو میکنند !

آیا "چریکها" واقعا خود باین لاطافلات باور دارند ؟ آیا هر اس از اعتراف پسنه اشتباهات گذشته و نفرت از انتقاد از خود که خصلت روشنفکران خرد بهر و است و آنها را وادار نمیکند تا برای دفاع از اعمال خود هر مزخرفی را بجای تحلیل اجتماعی به خورد خواننده بدهند ؟ اگر چنین باشد ، در این صورت این شیوه ایست ناپسند ، عوامفریبانه و ابورتونیستی . ولی این امکان نیز وجود دارد که آنها صادق بوده و به گفتار خود مؤمن باشند . در این صورت شرم آور است که کسانی که مدام صحبت از انقلاب میکنند و خود را پیشاهنگ واقعی انقلاب ایران و رهبر آن میدانند و حتی حزب طبقه کارگر کشور خود را قبول نداشته و تمام وظائف و اختیارات آنها هم خود سرانه بخود اختصاص میدهند ، این چنین دچار کم سوادی ایدئولوژیکی و سیاسی باشند .

حال ما میکوشیم علل اساسی این شکست را بطور کوتاه و نه بشیوه ایده آلیستی ترویست ، بلکه بشیوه ماتریالیستهای مارکسیست لنینیست تشریح کنیم .

نخست توجه خوانندگان را باین نکته جلب میکنیم که شکل وابستگی ایران با امپریالیسم و شکل بندی اقتصادی - اجتماعی آن بهیچوجه با شرایط ضروری برای چنگ چریکی در روستا که نیمه مستعمره نیمه فئودال بودن کشور است تطابق ندارد .

وابستگی اقتصادی - سیاسی کنونی ایران با امپریالیسم پیشکل استعمار و نیمه استعمار کهن نیست . استعمار یا نیمه استعمار کلاسیک اساسا از طریق تهاجم و اشغال نظامی و دست کم تهدید و فشار نظامی ، صورت میگرفت و با نقض علنی و آشکار استقلال سیاسی کشور استعمار زده همراه بود ، مثل مناسبات استعماری یا نیمه استعماری انگلیس با ایران مثلا در ایام جنگ جهانی اول و سالهای بعد از آن . بدیهی است که در چنین شرایطی ، استعمار امپریالیستی از نظر هیچیک از اقشار مردم و حتی گاه عقب مانده ترین آنها نیز پنهان نمیداند . ولذا شاید چندان دشوار نبود که همه زحمتکشان و همه نیرو - های ملی و حتی نا آگاهترین روستائیان را علیه این استعمارگران آشکار به مبارزه کشاند و چنین بود عده ترین علت جنبشهای ملی و دمکراتیک کیلان ، آذربایجان ، خراسان در همان سالها . ولی اکنون سالهای سال است که سیستم استعماری کهن امپریالیسم در مجموع درهم شکسته و امپریالیستها بشیوه های نو استعماری دست یازیده اند . در اینجا دیگر از نقض علنی و رسمی استقلال ملی کشور استعمار زده و اشغال یا تهدید نظامی آن خبری نیست . استعمار ، نو استعمار استوار شده با رعایت ظاهری استقلال و حاکمیت سیاسی کشور استعمار زده که از طریق ساخت و پاخت با دولت کشور وابسته و با دلای بورژوازی بزرگ آن ، کنترل غیر مستقیم اقتصاد و سیاست کشور وابسته را در دست میگیرد . این استعمار که از نظر بخشی از مردم شهرها (بعلمت آگاهی اجتماعی و فرهنگی بالاتر) شناخته شده است از نظر اکثریت قاطع میلیونها روستائی استعماری است - نا - شناخته و ناپیدا . در چنین شرایطی ، تصور اینکه روستائیان یعنی نا آگاهترین توده - های مردم میهن ما صرفا با شنیدن خبر زد و خورد مستی روشنفکر با ژاندارمها به عده - ترین تضاد جامعه خود (تضاد بین خلق و امپریالیسم) پی برده و به مبارزه مسلحانه ضد امپریالیستی دست بزنند تصوری است صد در صد خیالبا فانه و باطل .

از طرف دیگر ، خود " چریکهای فدائی خلق " که جریان سیاهکل را راه انداخته - اند اکنون مدتهاست که قبول دارند که ایران دیگر کشوری نیمه فئودالی نیست . در نوشته " شرایط پیدایش و رشد جنبش نوین کمونیستی " منتشره توسط " چریکها " در اوائل سال ۵۱ نویسنده پس از انتقاد به مائولیستهای " سازمان انقلابی " بخاطر انکار " تغییر و تحولات اخیر " چنین مینویسد :

" نمیتوان گفت که تغییری تی روی نداده ، فئودالیسم اساسا از میان رفته

است و الخ ۰۰۰" (تکیه روی کلمات از ماست)

باین ترتیب، " چریکها " به رشد بورژوازی در روستا و به تجزیه و قشر بندی رعایای سابق و از هم پاشیدگی یکپارچه گی آنان و تبدیل آنان به خرده مالک جزء و یا کارگر کشاورزی اعتراف میکنند. ولی با اینحال باز از جنگ چریکی در روستا دم میزنند یعنی جنگی که مضمون اساسی آن علاوه بر ضد امپریالیستی بودن، ضد فئودالی بودن آنست و مستلزم وجود روستای نیمه فئودالی و رعایای یکپارچه بوده و عده ترین وسیع کننده ترین شعاران علاوه بر کسب استقلال ملی و طرد امپریالیسم (البته امپریالیسمی که دهقانان از آن خبر داشته و آنرا شناخته باشند) عبارت از تقسیم و اصلاح ارضی است. اگر مائوئیستهای " سازمان انقلابی " از جنگ چریکی در روستا و محاصره شهرها توسط روستاها، و از این قبیل حرفها جانبداری میکنند لاف اقل از این جهت است که آنها تحت تاثیر یک رشته عوامل و از جمله تبلیغات و تلقینات رهبری مائوئی چین و مراوداتی که سالهاست با رهبری چین دارند، هنوز ایران را کشوری نیمه مستعمره نیمه فئودال و مناسب برای برآه انداختن جنگ توده ای میدانند! این البته یک اشتباه لسی است. حال آنکه " چریکها " علیرغم قبول شکل نو استعماری وابستگی ایران با امپریالیسم و اعتراف آشکاره " از میان رفتن فئودالیسم " و رشد مناسبات تولیدی بورژوازی در روستا و غیره و غیره باز راه انداختن جنگ چریکی در روستا صحبت میکنند و خوابهای طلائی برای آن می بینند. باعتبار ما این دیگر نمیک اشتباه لسی، بلکه حماقت محض است.

از طرف دیگر، در شرایط کشور ما که دیگر از نیمه استعمار کلاسیک و مناسبات نیمه فئودالی کهن خبری نیست، در شرایطی که بخش عمده روستائیان ما را صاحبان قطعه زمینهای کوچک تشکیل میدهند و نه رعایای فئودالی و نه حتی پرولتاریا، و در شرایطی که کمیت پرولتاریای روستا به پرولتاریای شهر به نسبت ۱ به ۱۲ است (تازه صرف نظر از پرولتاریای شهری غیر صنعتی و حتی غیر صنعتی نسبت به پرولتاریای روستا)، آری در چنین شرایطی، تکیه اساسی روی روستای ایران برای مبارزه انقلابی چیزی نیست جز اولویت قائل شدن برای خرده بورژوازی نسبت به پرولتاریا و نشانه بازی است پرولتاریای خرده بورژوازی و ضد پرولتاری.

گرچه همانطور که دیدیم شکل بندی اجتماعی - اقتصادی جامعه ما از یکطرف و شکل وابستگی آن با امپریالیسم از طرف دیگر، بهیچوجه با شرایط عینی ضرور برای جنگ چریکی در روستا تطبیق نمیکند ولی کاملاً اشتباه است اگر تصور شود که ما این عدم تطابق را به عنوان تنها علت شکست جریان سیاهکل میشناسیم. مطالعه دقیق شرایط اقتصادی و اجتماعی ایران و همچنین توجه به احکام مارکسیسم - لنینیسم در باره غامترین و عده - ترین شرایط ضرور برای رویداد و پیروزی انقلاب اجتماعی، دیگر دلائل شکست واقعیه

سیاهکل و هرگونه اقدامات مشابه آنها با عرضه میکند. این دلایل عبارتند از: فقدان شرایط عینی و ذهنی انقلاب در جامعه ما.

در شرایط حاضر، شرایط عینی میهن ما یعنی شرایط اقتصادی-اجتماعی آن که مستقل از اراده و خواست نیروهای انقلابی عمل میکند، در وضع انقلابی قرار ندارد. وضع انقلابی، وضعیتی است محلول آنچنان بحران عمومی و عمیق اقتصادی و سیاسی که از یکطرف ادامه حکومت را برای طبقه حاکم غیر ممکن میسازد و از طرف دیگر، وسیعترین توده های کارگران و دیگر زحمتکشان را که دیگر نمیتوانند و نمیخواهند وضع موجود را تحمل کنند به مبارزه سیاسی میکشاند. لنین معتقد است که بدون وجود یک بحران عمیق اقتصادی-سیاسی و بدون پیدایش وضع انقلابی، انقلاب اجتماعی روی نخواهد داد. شرایط کنونی ما هنوز چنین وضعیتی را نشان نمیدهد.

از طرف دیگر، برای رویداد انقلاب و پیروزی آن علاوه بر وجود شرایط عینی (وضع انقلابی)، وجود شرایط ذهنی انقلابی نیز کاملاً ضروری است. این شرایط مربوط به خود انسانها و محصول اراده و فعالیت آگاهانه آنهاست. عمده ترین این شرایط عبارتند از: آگاهی توده های وسیع کارگران و دیگر زحمتکشان به ضرورت انقلاب اجتماعی و آمادگی آنها و حداقل آگاهترین آنها برای جانبازی و فداکاری در راه آن و همچنین وجود حزب انقلابی و مجرب طبقه کارگر با سازمانهای سراسری بالنسبه نیرومند. شرایط عینی و ذهنی انقلاب مکمل و لازم و ملزوم یکدیگرند و وجود هر دو آنها برای رویداد انقلاب اجتماعی و پیروزی آن کاملاً ضروریست.

در میهن ما، در حال حاضر هیچیک از عمده ترین شرایط ذهنی انقلاب مهیا نیست. یعنی علاوه بر فقدان آگاهی سیاسی و آیدتولوژیکی کافی کارگران و سایر زحمت کشان و عدم آمادگی آنها برای پیکار فداکارانه در راه انقلاب، سازمانهای حزب انقلابی طبقه کارگر ایران یعنی تنها سازمانیکه قدر استراتژی و تاکتیکهای صحیح مبارزه انقلابی را تعیین کند و آنها را با اصولیت، قاطعیت و پیکیری تمام رهبری کرده و به سرانجام برساند هنوز بسیار ضعیف است.

باین ترتیب، با توجه به عدم تطابق اوضاع و احوال حاکم بر روستای ایران با شرایط ضرور برای جنگ چریکی از یکطرف، و با توجه به بطور کلی عدم آمادگی شرایط عینی و ذهنی انقلاب در میهن خود باین نتیجه میرسیم که در حال حاضر هرگونه عمل مسلحانه، هرگونه عمل قهرزائد که بمنظور راه انداختن انقلاب صورت گیرد خواه در شهر و خواه روستا و خواه توسط زنده ترین جنگاواران و خواه توسط عادی ترین مبارزان از حمایت توده ها محروم ماند و محکوم به شکست حتمی و سرکوب قطعی خواهد بود.

حالا دیگر باید برای خواننده منطقی روشن شده باشد که هرگاه مبارزان سیاهکسل تحرکی بسیار بیش از اینها هم داشتند و بی اطمینانی مطلق نسبت به مردم محلی را هم طبق آرزوهای رفقای خود بیش از اینها رعایت میکردند ، در اصل قضیه تغییری حاصل نمیشد و منتهای مراتب اینکه چند روز یا چند هفته دیرتر نابود میشدند و احیاناً چند تا زاندارم بیشتری میکشند ، همین و بس ، ولی اصل قضیه این است که شکست آنها به دلائلی که شرح آن رفت پرهیز ناپذیر بود . " چریکها " باید بدانند که " اگر شکست پیش نیامد ، چنین و چنان میشد " خواب و خیال شاعرانه ای بیش نیست . این شکست حتماً پیش نیامد و پیش هم آمد .

شکست جریان سیاهکسل یک شکست تاکتیکی و تصادفی نبود ، بلکه شکستی بود استراتژیکی ، حتمی و الزامی و نتیجه جبری و ضروری جمع شرایط عینی و ذهنی جامعه

" زاخار "



Tudeh Publishing Centre
 Takman P.B.49034
 10028 Stockholm 49
 Sweden